



شورای عالی حوزه علمیه خواهران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله عليها)

شهرستان برخوار

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

آثار گناه

در سرنوشت اقوام گذشته در قرآن

استاد راهنما

سرکار خانم بلوچی

استاد داور

جناب آقای محسن برقیکار

پژوهشگر

زهره زارعان دولت آبادی

تابستان ۱۳۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند جان و خرد

منت خدای را عز وجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

دورانی دیگر در پس ایام گذشته سپری شد، در این مسیر از دبستان تا حال دیدگانم در پی نقش آفرینی، قلم بندگی را تجربه می نمود، خواه خود دانستیم یا ندانستیم! شاید این بود دلیل قسم خدا به قلم و آنچه می نویسد. ولی دانش با عنایت بود نه با لیاقت. عنایتی از طرف پروردگار که به همه ارزانی می شود تا ما نیز در ساحل دریای معرفت، تجربه لمس سنگریزه های معرفت را داشته باشیم و هر یک پیوسته به دنبال گمشده خویش که همان نور الهی است، تا جمله جانان شویم. سجده شکر تنها سرمایه ما ست که آن را بر سجاده دل می نهیم تا خدا را با جان احساس کنیم .

آفریدگار! بوسه بر دستان پر مهرت می زنم، دستانی که تجلی اش جز دستان با شهادت پدر و بالطافت مادر نیست، و از تو بالاترین سرور و نیکویی را برای آن ها خواستارم .

معبود! انجوی محبت تو، از طنین اساتیدم پیوسته به جانم میرسد و هدایت را در ظلمات شب برایم به ارمغان می آورد، سعادت جوادانه به همه ی آن ها عنایت فرما.

پروردگار، سپاس گویم وجود دوستان و همراهانم را که گویی هر یک دست یاری تو بودند، نور امید را در دل های آن ها فروزان نگه دار و کامیابشان بدار.

الهی! ما را انسان هایی قرار ده که به رسیدن تن نمی دهند، تو را می خوانند و اجازه به پایان نمی دهند.

اگر شایسته باشد...

تقدیم به:

دو وجود مقدس، آنان که ناتوان شدند تا من به توانایی برسم

وموهایشان سپید شد تا من در اجتماع رو سپید شوم

وعاشقانه سوختند تا روشنگر راهم باشند

وگرما بخش وجودم ...

پدرم ومادرم

تقدیم به هر دویشان که هم آغاز، هم طریق وهم پایان عشق وشور زندگی من هستند.

تقدیر و تشکر

«من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»

سپاس می‌گویم خداوند بزرگی را که همیشه از این بنده کوچک دست‌گیری کرده، و از او مسئلت دارم که در بین هزاران بیراهه، گام بر داشتن در راه حق و حقیقت را نصیب ما گرداند.

در ابتدا از زحمات شبانه روزی و دلسوزانه موسس محترم حوزه علمیه نرجس خاتون (علیه السلام) حضرت آیت الله ناصری (دامه برکاته) کمال تقدیر و تشکر را دارم.

در ادامه از راهنمایی‌های سرکار خانم ناصری، مدیریت حوزه، خانم زمانی معاون پژوهش و خانم بلوچی استاد راهنمای این پایان نامه سپاس و قدردانی می‌نمایم.

و در پایان از زحمات و فداکاری‌های عاشقانه خانواده عزیزم که در طول این سالها با بزرگواری تمام، شرایط رشد و پیشرفت بنده‌ی حقیر را فراهم نموده، کمال تقدیر و تشکر را دارم.

گناه در نگاه کلی، ارتکاب کاری ممنوع یا ترک واجبی را گویند. این عمل در قرآن با واژه‌های اثم، ذنب، سیئه، معصیت، فسق، ظلم، فحشا، جرم و خطیئه نامبرده است. هر یک از این واژه‌ها در چهره‌نمایی بخشی از معنای گناه نقش دارند. با توجه به معانی گوناگون این واژگان، می‌توان نتیجه گرفت که قرآن با بکارگیری این واژگان، گناهان را به گونه‌هایی تقسیم‌بندی نموده است، که عبارتند از گناهان صغیره و گناهان کبیره.

در هر نظام و حکومتی مجازات مجرم امری طبیعی و روالی عادی است. گناه نیز از آن رو که نافرمانی پروردگار می‌باشد در خور عذاب و مجازات می‌باشد. آتش و جهیم معهود قرآن و روایات، صورت و وجهه ملکوتی اعمال انسان است که هرگز فانی نمی‌شود. اگر زشتخویی و نافرمانی در نفس انسان رسوخ نموده، نقشبند وجود او گشته و شخصیتی تازه به او بخشد، تجسم چنین عملی ماندگاری در آتش خواهد بود، پس عذاب جاودان برای گناهکار همان بدبختی و شقاوتی است که در دنیا گریبانگیر او بوده و در آخرت نیز او را رها نخواهد ساخت. در این پژوهش با استناد به آیات و روایات اسلامی به سرنوشت اقوامی چون قوم لوط، قوم نوح و... اشاره شده است. به عنوان مثال قوم حضرت لوط علیه السلام به انجام لواط می‌پرداختند و خداوند به همین خاطر عذاب خویش را که بارانی از سنگ آسمانی بود بر سر آنها فرو ریخت و همچنین قوم حضرت صالح علیه السلام که بعد از نحر کردن شتر با صیحه آسمانی به هلاکت رسیدند؛ هدف تحقیق آشنایی بیشتر با نظرات قرآن کریم در رابطه با گناه و آثار شوم گناه در زندگی دنیا، است. روش تحقیق: روش کتابخانه‌ای است. جامعه آماری شامل: تفاسیر قرآنی و کتب مربوط به موضوعات قرآنی و منابع حدیثی است.

کلمات کلیدی: اثم، ذنب، سیئه، اقوام، عذاب و...

فهرست مطالب

فصل اول

کلیات.....	۵
تعریف و تبیین موضوع.....	۶
ضرورت و اهمیت موضوع.....	۶
فواید و اهداف تحقیق.....	۶
پیشینه موضوع.....	۷
سوالات تحقیق.....	۷
فرضیه تحقیق.....	۸
روش تحقیق.....	۸
ساختار تحقیق.....	۸
واژگان کلیدی.....	۹
محدودیتها و موانع تحقیق.....	۹

فصل دوم

۱. مفهوم شناسی واژه گناه.....	۱۱
۱-۱. گناه در لغت.....	۱۱
۱-۲. گناه در اصطلاح.....	۱۲

۱۴	۲. واژه‌های مترادف گناه در قرآن
۱۹	۳. واژه‌های گناه در روایات
۲۱	۴. مفهوم شناسی واژه اقوام
۲۳	۵. مفهوم شناسی واژه مکافات

بخش دوم: اقسام گناه و آثار گناه در اقوام گذشته

فصل اول: اقسام گناه

۲۹	اقسام گناه
----	-------	------------

فصل دوم: تاریخچه و آثار گناه در اقوام گذشته

۴۱	تاریخچه گناه
۴۵	آثار گناه در اقوام گذشته
۴۶	۱. گناه حضرت آدم و عقوبت آن
۴۶	۲. گناه قابیل و سرانجام آن
۴۸	۳. قوم حضرت نوح علیه السلام
۵۲	۴. اصحاب رس
۵۶	۵. عاد قوم حضرت هود علیه السلام
۵۹	۶. ثمود قوم حضرت صالح علیه السلام
۶۵	۷. قوم حضرت لوط علیه السلام
۶۸	۸. برادران حضرت یوسف علیه السلام
۷۱	۹. قوم حضرت شعیب علیه السلام
۷۴	۱۰. قوم حضرت موسی علیه السلام
۷۸	۱۱. قوم سبا و اهل ثرثار

۱۲. اصحاب سبت ۷۷

۱۳. گروهی از بنی اسرائیل ۸۰

۱۴. قوم حضرت یونس علیه السلام ۸۳

نتیجه گیری ۸۷

پیشنهاد ها و راهکارها ۹۰

منابع و مأخذ ۹۱

مقدمه

عالم هستی بر اساس نظم و پیوستگی ایجاد شده و یک اراده بر آن حاکم است. همه ی اجزای این عالم با یکدیگر در ارتباط هستند. خلل و نا هماهنگی در هر قسمتی از این عالم موجب بر هم ریختن و اختلال در کل آن می شود. ساختمان وجودی انسان نیز دارای یک ساختار و شاکله واحد است. فطرت پاک هر انسانی او را به نیکی ها کشانده و از بدی باز می دارد. در درون همه انسان ها حسن و قبح، خوبی ها و بدی ها به ودیعه گذاشته و الهام شده است. گناه موجب اختلال در روح و روان پاک انسان ها می شود. گناه ظرف دل انسان را آلوده نموده و به تدریج به سمت مرگ دل پیش می برد. واژه ها و مفاهیمی چون قساوت، کوری قلب، قفل، مقدمه همین مرگ روح و روان است.

امر و نهی الهی بر اساس مصلحت و خیر بشر است. اوامر الهی به چیزی تعلق می گیرد که دارای ارزش مثبت است، نهی الهی هم از چیزی است که در زندگی اثر منفی دارد، آنچه مخالفت با امر و نهی الهی باشد، گناه محسوب می شود، گناه یعنی سر پیچی و نافرمانی از فرمان الهی .

قرآن کریم بزرگترین کتاب آسمانی است که برای هدایت بشر نازل گشته و بهترین هدیه الهی برای انسان ها است تا آنها را به صراط مستقیم و راه سعادت و کمال راهنمایی کند و برای رسیدن به این منظور از هر شیوه و وسیله ای بهره گرفته است. گاه از راه انذار و موعظه، گاهی از طریق تهدید و دادن بیم و ترس، زمانی با تذکر و بار دیگر با نصیحت، و خلاصه از هر راهی در این باره استفاده می کند.

یکی از شیوه های جالب نیز نقل داستان های گذشتگان و ملت ها و اقوام گذشته است که موجب اندرز و پند و عبرت دیگران است و به خصوص داستان زندگی و تاریخ پیامبران الهی که الگوی انسان های دیگر بوده و همانگونه که پیروی گفتارشان برای ما لازم است رفتار و عملشان نیز برای ما حجت و برهانی آشکار است که باید نمونه و الگوی زندگی ما باشد. قرآن کریم خود نیز به این شیوه دستور داده و به پیامبر بزرگوار

خود فرموده: «فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». داستان ها را برایشان بازگوی شاید اندیشه کنند. و در پایان داستان یوسف می گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ». به راستی که در داستان هایشان عبرتی بود برای خردمندان».

آری ، تاریخ گذشتگان سراسر پند و عبرت و درس زندگی است ،چه ملت ها و اقوام بزرگی که در تاریخ آمدند وکشور گشایی ها وفتوحاتی کردند ولی در پایان به خاطر فساد و شهوترانی و رفاه طلبی نابود گشته و نامشان در زوایای تاریخ مد فون گردید.خدای تعالی در هر زمان برای هدایت افراد بشر پیامبران ورسولانی را فرستاد ولی عموماً زمامداران خود سر و مردمان کافر و ناسپاس در برابر آن ها قد علم کرده و به جنگ با آنها برخاسته و آن مردان الهی و پیروانشان را تحت شکنجه و آزار قرار داده و یا به شهادت رساندند .

در این تحقیق ابتدا کلیاتی در باره ی تحقیق از قبیل تبیین موضوع،اهداف و...بیان شده است .مطالب اصلی در دو بخش تنظیم شده است .در بخش اول تا حدی الفاظی که دلالت بر گناه می کند نام برده و بعد به تبیین واژه اقوام و دیگر و... توجه شده است. در بخش دوم ابتدا اقسام گناه،تاریخچه گناه و سپس به سرگذشت ملت ها و علت نابودی آنها پرداخته شده است.از مزایای این تحقیق آن است که بعد بیان انواع گناه و آثار آن نمونه های واقعی که در اثر انجام گناه نابود شده اند را در کنار هم آورده است. امید است با آشنا شدن با این مطالب بیدار شویم و باتوجه به نتایج شوم گناه زمینه های ایجاد گناه را از بین ببریم وبا کنترل نفس محیط خانواده و اجتماع را به محیطی پاک ومعنوی تبدیل نموده وشاهد موفقیت روز افزون جوامع اسلامی باشیم .

۱. اعراف(۷)،آیه ۱۷۶.

۲. یوسف(۱۲)،آیه ۱۱۱.

در آخر از همه ی عزیزانی که من را در این تحقیق یاری نمودند تشکر و قدر دانی می کنم و از خداوند
متعال موفقیت همه ی عزیزان را خواستارم.

زهره زارعان دولت آبادی

تابستان ۱۳۹۳

بخش اول

کلیات و مفهوم شناسی

فصل اول

کلیات تحقیق

تعریف و تبیین موضوع

موضوع این تحقیق آثار گناه در سرنوشت اقوام گذشته می باشد. گناه یعنی مخالفت با اوامر الهی و سرپیچی از آن دستورات. طبق روایات اسلامی گناه به کبیره و صغیره تقسیم می شود که باید توجه داشت اصرار بر گناهان صغیره آنها را به گناهان کبیره تبدیل می کند. طبق آیات و روایات وارد شده هر گناهی با عقابش متناسب می باشد به طوری که قوم لوط که با تغییر مسیر ازدواج به همجنس بازی، قانون خلقت را تغییر داده بودند باران رحمت خداوند به باران عذاب تغییر یافت. یا اصحاب سبت، یهودیان متخلفی بودند که فرمان خدا را مبنی بر تحریم صید ماهی در روزهای شنبه با حيله مسخ کردند در نتیجه به قهر الهی گرفتار شدند و چهره شان به شکل بوزینه مسخ شد. انتخاب و پرداختن به این موضوع به دلیل علاقه شخصی و همچنین نیاز جامعه بوده است. در جامعه گناهان گوناگون رخ می دهد و بسیاری از مشکلات جامعه در نتیجه همین گناهان است در حالی که مردم از آنها بی اطلاع هستند. کلید موفقیت و پیشرفت در سایه تقوا و دوری از گناهان است و این که مردم بدانند گذشتگان چه کرده اند که به عذاب الهی دچار شده اند، از آنها درس عبرت گرفته، و خود را از نابودی نجات بخشند.

ضرورت و اهمیت موضوع

۱- آشنایی با گناه

۲- شناخت آثار گناه در جوامع گذشته

۳- عبرت آموزی از عواقب گناه برای جوامع دیگر

فواید و اهداف تحقیق

هدف از انجام این تحقیق آشنا شدن با گناه و آثار شومی که از خود به جا می گذارد، است به طوری که با علم به آن از انجام آن جلوگیری شود و گناهان کمتری صورت پذیرد. مراکز فرهنگی می توانند با فرهنگ سازی اینکه گناه اثر خاص خود را دارد و آنچه در جامعه اتفاق می افتد آثار اعمال ما است، از انجام گناه

جلوگیری کنند ، حداقل این که به صورت علنی گناهی در جامعه انجام نشود. زیرا خود علنی شدن گناه خود گناهی دیگر است؛ دولت و مردم باید بدانند سرافرازی و سربلندی و استقلال کشور در سایه دوری از گناه و مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام می باشد؛ و با سرمایه گذاری بیشتر در این بخش می توانند بر مشکلات داخلی و خارجی پیروز شوند.

پیشینه موضوع

با توجه به بررسی های انجام شده پیرامون موضوع ،می توان گفت ،اولین پیشینه آن قرآن و روایات نورانی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم(علیهم السلام) می باشد که منابع آن کتاب های تفسیری و روایی هستند .همچنین کتاب های تاریخی از جمله منابعی هستند که در این مورد مطالب مهم و مفیدی را ارائه داده اند. از جمله کتاب هایی که می توان در این موضوع به آن اشاره کرد عبارتند از:

۱. گناه شناسی محسن قرائتی

۲. کیفر گناه و آثار و عواقب خطر ناک آن سید هاشم رسولی محلاتی

۳. داستان پیامبران نعمت الله جزایری

نقص قالب این کتاب ها ،پراکنده گویی مطالب و بررسی این موضوع فقط از جنبه خاص مثلاً بارویکردی تاریخی و... در این تحقیق مختصر سعی شده است که با رویکرد کاملاً دینی و به صورت کلی و مفید به موضوع بپردازد و در آن به اقسام گناه و آثار آن اشاره شده است ،هر چند که در ارائه تحقیق از کتاب های مذکور بهره مند شده ام.

سوالات تحقیق

سوال اصلی :

آثار گناه در سرنوشت اقوام گذشته از منظر قرآن چیست؟

سوالات فرعی :

- ۱- ماهیت گناهو انواع گناه چیست؟
- ۲- اقسام گناه کدام است؟
- ۳- اولین گناهکار که بود؟
- ۴- آثار گناه در سرنوشت اقوام گذشته چیست؟

فرضیه تحقیق

گناه یعنی مخالفت کردن با امر و نهی الهی که این مخالفت دارای عقوبت و عذاب می باشد خواه عذاب دنیوی خواه عذاب آخرتی .

روش تحقیق

این تحقیق به لحاظ هدف بنیادی بوده و با توجه به جمع آوری مطالب از نوع نقلی و به روش تحلیلی می باشد و از آنجا که شیوه گردآوری آن از طریق مراجعه به کتب و مقالات بوده، از نوع کتابخانه ای است.

ساختار تحقیق

پژوهش حاضر از مقدمه، دو بخش و نتیجه گیری تشکیل شده است. در بخش اول کلیات بحث مطرح شده که شامل دو فصل است در ابتدا کلیات طرح تحقیق مطرح شده است و در فصل دوم به مفهوم شناسی واژه گناه پرداخته شده است. بخش دوم نیز شامل دو فصل است. در فصل اول اقسام گناه و در فصل دوم مقدمه ای در مورد عذاب بیان شده و در ادامه به عذاب اقوام پیشین و سرگذشت آن ها پرداخته شده است .

واژگان کلیدی

اثم : چیزی را که از آن نهی شده بجا آورد.

ذنب : به معنی دنباله است، چون هر عمل خلافی یکنوع پی‌آمده دنباله به عنوان مجازات اخروی یا دنیوی دارد.

اقوام : قیام کردن به قصد انجام چیزی و کاری.

عذاب: عقوبت، شکنجه.

محدودیتها و موانع تحقیق

این تحقیق نیز به نوبه خود مانند تحقیق‌های دیگر با مشکلات و موانعی همراه بوده است که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- کمبود منابع معتبر در زمینه موضوع تحقیق
- ۲- منسجم نبودن منابع موجود در زمینه موضوع تحقیق
- ۳- قوانین و محدودیت کتابخانه ای مانند ممنوعیت استفاده از کتاب در خارج از سالن مطالعه کتابخانه، یا ندادن بیش از چند جلد کتاب در هر روز به مراجعه کننده که با توجه به بُعد مسافت تا محل سکونت مشقات زیادی را در پی داشت.

فصل دوم

مفهوم شناسی واژه گناه

۱. مفهوم شناسی واژه گناه

از واژه های بسیار مهم مورد بحث واژه های «اثم و اقوام و اثر» است که لازم است معنای و پیوند این مفاهیم با یکدیگر را روشن سازیم. پس درباره این ها واژه در دو مرحله به صورت مجزا بحث می کنیم:

۱-۱. گناه در لغت

«گناه» در زبان فارسی به معنای بزه، جرم، خطا، نافرمانی و مانند آن به کار رفته است و در زبان عربی از آن به «ذنب»، «اثم» و «معصیت» تعبیر شده است.^۱ همچنین گناه، در زبان فارسی به معنای ویران ساختن و خراب کردن می باشد.^۲

اثم: چیزی را که از آن نهی شده بجا آورد، گناه کرد.^۳

تَأْتِمُ - تَأْتِمًا [أثم]:^۴ از ارتکاب گناه روی گردانید و منصرف شد.

۱- علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۷۳، ماده ذنب، ص ۲۱.

۲- بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰، ص ۱۹۲۲.

۳- محمود عادل سبزواری، لغتنامه قرآن کریم، ج ۱، بی جا، رهنما، ۱۳۸۷، ص ۷۱.

۴- فؤاد افرام بستانی، فرهنگ ابجدی، رضا مهیار، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۰۲.

اِثم: گناه کننده^۱

اُثیم: گنهکار^۲

اِثم: بزه^۳

و نیز در قرآن کریم، خدای تعالی^۱ که درباره خمر و قمار می فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ

كَبِيرٌ؛ یعنی قمار و مسکرات مانع دریافت خیرات و نیکی ها است.»^۵

گناه: نافرمانی در برابر اوامر الهی و نواهی او و نهراسیدن از خشم و عذاب الهی^۶.

۱-۲. گناه در اصطلاح

گناه در اصطلاح به معنای ارتکاب کارهایی توسط مکلف است که شارع مقدس آنها را نهی کرده است و انجام آن کارها عقاب دارد.^۱ گناه آن حالتی است که در روح و عقل انسان به وجود می آید و او را از

۱- همان

۲- همان.

۳- ابوالمعالی احمد بن محمد الغزنوی، تراجم الاعاجم (فرهنگ کهن واژه های قرآن)، ترجمه به اهتمام

مسعود قاسمی و محمد مدیری، چاپ دوم، تهران: بی تا، ۱۳۶۶، ذیل واژه اثم.

۴- بقره (۲)، آیه ۲۱۹.

۵- ابوالقاسم حسین بن محمد فضل (راغب اصفهانی) ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، ج ۱، تهران: کتاب

فروشی مرتضوی، ص ۲۱.

۶- مهدی نیلی پور، بهشت اخلاق، ج ۲، چاپ هفتم، اصفهان: مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ۱۳۸۹، ص ۱۱۰.

رسیدن به نیکی ها و کمالات باز می دارد و به عبارتی دیگر به معنای هر گونه کاری است که زیانبخش باشد و موجب انحطاط انسان شود و او را از رسیدن به ثواب و پاداش نیک باز دارد.^۲ و در اصطلاح اخلاق اسلامی هرگونه ارتکاب مناهای الهی و سرپیچی از فرمان های خداوند، گناه محسوب می شود.

در فقه اسلامی نیز بر گناه، هم در دنیا وهم در آخرت مجازات مترتب است که از آن به جرم تعبیر می شود، مانند ارتکاب زنا که بر مرتکب آن حد جاری می گردد و یا اینکه تنها بر مجازات اخروی مترتب است که از آن به گناه تعبیر می شود. و در امور اجتماعی گناه آن چیزهایی است که در امنیت اجتماعی اخلاق ایجاد می کند.^۳

معنایی که از مجموع این ها بر می آید و جامع همه معانی است همان نافرمانی و انجام عملی بر خلاف قانون یا سرپیچی از قانون است و یا بنا بر نظر عده ای، گناه هر کاری را شامل میشود که انجام آن ناروا باشد. گناه در پیش اهل شرع عبارت است از اینکه، مکلف امری را مشروع مرتکب گردد.^۴ و در اسلام هرکاری که بر خلاف فرمان خداوند باشد، گناه محسوب می شود.^۵ گناه هرچند کوچک باشد چون نافرمانی خداست، بزرگ است. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در سخنی به ابوذر فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»^۶ کوچکی گناه را ننگر، بلکه بنگر چه کسی

۱- علی اکبر دهخدا، همان، ذیل ماده ذنب.

۲- جعفر شریعتمداری، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، جلد اول، چاپ اول، ص ۳۴-۳۱.

۳- محمد حسین بهارنچی، محرمات اسلام، قم: عطر عترة، ۱۳۸۵، ص ۳۲.

۴- جعفر سجادی، فرهنگ و معارف اسلامی، چاپ شرکت مولفان و مترجمان ایرانی، ۱۳۶۲ش،

چاپ اول ج ۲، ص ۴۲۹.

۵- همان.

۶- محمد بن الحسن طوسی، الأمالی (للطوسی)، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۸.

را نافرمانی می‌کنی!»

۱. واژه‌های مترادف گناه در قرآن

در زبان قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و امامان (علیهم السلام) با واژه‌های مختلف، از گناه یاد شده است، که هر کدام گویی از بخشی از آثار شوم گناه پرده برمی‌دارد و بیانگر گوناگون بودن گناه است. واژه‌هایی که در قرآن در مورد گناه آمده، عبارتند از: ذنب، معصیت، اثم، سیئه، حرام، خطیئه، فسق، فساد، فجور، منکر، فاحشه، خبث، شر، لمم، وزر و ثقل، جرم، حنث.

۱- ذنب: به معنی دنباله است، چون هر عمل خلافی یک نوع پی‌آمد و دنباله به عنوان مجازات اخروی یا دنیوی دارد؛ این واژه، در قرآن ۳۵ بار آمده است.^۱

ذنب: (بر وزن فلس) گناه. ناگفته نماند: ذنب (بر وزن فرس) بمعنی دم حیوان و غیره است و ذنب (بر وزن عقل) در اصل به معنی گرفتن دم حیوان و غیره است. هر فعلی که عاقبتش وخیم است آنرا ذنب گویند زیرا که جزای آن مانند دم حیوان در آخر است و لذاست که به گناه تبعه گویند که جزایش در آخر و تابع آن است (مفردات) «وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون»^۲ برای آنها در عهده من گناهی است میترسم مرا بکشند. جمع ذنب، ذنوب بر وزن عقول است.^۳ نحو «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»^۴.

۱- محسن قرائتی، گناه شناسی، چاپ هفتم، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۵، ص ۱۲.

۲- شعراء (۲۶)، آیه ۱۴.

۳- علی اکبر قرشی بنایی، قاموس قرآن، ج ۳، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴.

۴- زمر (۳۹)، آیه ۵۳.

۲- عصیان: نافرمانی. خروج از طاعت. معصیت نیز بمعنی عصیان است^۱ و بیانگر آن است که انسان از

مرز بندگی خدا بیرون رفته است؛ این واژه در قرآن ۳۳ بار آمده است.^۲

۳- اثم: هر آنچیزی است که در آن ضرر و زیان باشد. در این صورت به گناه و قمار و خمر و مطلق کار

حرام از آن جهت اثم گفته شده که ضرراند و از خیر باز می دارند.^۳

تَأْتُمْ - تَأْتُمًا [اِثْم]: از ارتکاب گناه روی گردانید و منصرف شد.^۴

۴- سیئه: به معنی کار قبیح و زشت است که موجب اندوه و نکبت گردد، در برابر «حسنه» که به معنی

سعادت و خوشبختی است.^۵

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۶

۵- حرام: به معنی ممنوع است.^۷

«...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...»^۸

۶- خطیئه: به معنای آن حالتی است که بعد از ارتکاب کار زشت به دل انسان دست می دهد^۱ و خاطئ

کسی است که به طور عمد به ضد حق و ضلالت قیام می نماید.^۲

۱- علی اکبر قرشی بنایی ، همان کتاب ، ص ۱۲.

۲ - هاشم رسولی محلاتی، کیفر گناه آثار و عواقب خطرناک آن، چاپ ۲۱، قم، بوستان کتاب، ۱۳۶۸، ص ۲۲.

۳ - علی اکبر قرشی بنایی ، همان کتاب ، ج ۱، ص ۲۴.

۴ - فؤاد افرام بستانی، همان کتاب، ص ۲۰۲.

۵ - راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، جلد ۲، مرتضوی ، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ ش، ص ۲۹۶.

۶ - انعام (۶)، آیه ۱۶۰.

۷- علی اکبر قرشی بنایی ، همان کتاب ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۸ - بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

۷- فسق: (بر وزن قشر) در اصل به معنی خروج هسته خرما از پوست خود می‌باشد، و بیانگر خروج از

حق است. همانطور که خداوند درباره ابلیس فرموده:

«... فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ...»^۳

۸- فساد: تباهی؛ در لغت آنرا ضد صلاح گفته‌اند. راغب خروج شیء از اعتدال معنی میکند خواه کم

باشد یا بیشتر.^۴

«...لَا يُرِيدُونَ غُلُوبًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا...»^۵

۹- فجور: از فجر به معنی شکافتن گرفته شده دیانت را پاره میکند.^۶

«...لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاَجْرًا كَفَّارًا»^۷

۱۰- منکر: در اصل از انکار به معنی ناآشنا است، چرا که گناه با فطرت و عقل سالم، هماهنگ و مانوس

نیست و عقل سلیم آن را قبیح و ناپسند می‌داند یا عقل در باره آن توقف کرده و شرع به قبیح آن حکم می

کند.^۸ منظور از آن در قرآن معصیت است.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۹

۱ - موسوی همدانی سید محمد باقری ترجمه تفسیر المیزان ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱ قم ۱۳۷۴ ش، ص ۳۲۵.

۲ - حسینی همدانی سید محمد حسین؛ انوار درخشان، ناشر: کتابفروشی لطفی، ج ۱۷، تهران، ۱۴۰۴ ق، ص ۵۵.

۳ - کهف (۱۸)، آیه ۵۰.

۴ - راغب اصفهانی، همان کتاب، ص ۱۷۵.

۵ - قصص (۲۸)، آیه ۸۳.

۶ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ص ۱۵۲.

۷ - نوح (۷۱)، آیه ۲۷.

۸ - همان، ص ۱۱۰.

۹ - ال عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

۱۱- **فاحشه:** هر گناهی است که قبح آن زیاد باشد به سخن و کاری که در زشتی آن تردیدی نیست، فاحشه

گویند. در مواردی به معنی کار بسیار زشت و ننگین و نفرت‌آور به کار می‌رود؛ این واژه ۲۴ بار در قرآن آمده است.

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»^۲

۱۲- **خبث:** (بر وزن قفل) نا پاکی، پلیدی. خبیث آن است که ناپاک، پلید و تنفر آور باشد اعم از انسان و

کلام و قانون و طعام و غیره و ضد آن طیب است که بمعنی پاک و دلچسب است به هر امر زشت

و ناپسند، خبیث گویند در مقابل «طیب» به معنای پاک و دل‌پسند. این واژه در ۱۶ مورد از قرآن بکار رفته است.^۳

۱۳- **شر:** به معنی هر زشتی است که نوع مردم از آن نفرت دارند، و بر عکس، واژه‌ی «خیر» به معنی کاری

است که نوع مردم آن را دوست دارند، این واژه غالباً در مورد بلاها و گرفتاری‌ها استعمال می‌شود، ولی

گاهی نیز در مورد گناه به کار می‌رود، چنانکه در آیه ۸ سوره زلزال به معنی گناه به کار رفته است.^۴

۱۴- **لمم:** گناه بعد از گناه است که عبد بآن نزدیک و مرتکب میشود.^۵

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ...»^۶

۱ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ج ۵، ص ۱۵۳.

۲ - انعام (۳)، آیه ۱۳۵.

۳ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴ - محسن قرائتی، همان کتاب، ص ۱۴.

۵ - محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی، الوافی، ناشر: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ج ۵، اصفهان، ۱۴۰۶ ق، ص ۱۰۲۵.

۶ - نجم (۵۳)، آیه ۳۲.

۱۵- وزر: وزر (بر وزن جسر) به معنی ثقل و سنگینی است، و بیشتر در مورد حمل گناه دیگران به کار

می‌رود، «وزیر» کسی است که کار سنگینی از حکومت را به دوش خواهد کشید.^۱ گاهی در قرآن

واژه «ثقل» نیز که به معنی سنگینی است در مورد گناه به کار رفته

است، چنانچه آیه «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»^۲ به این مطلب دلالت دارد. واژه «وزر» مصدر و اسم هر

دو آمده است و اغلب در معنای گناه به کار رفته، ولی در غیر گناه نیز آمده: «مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ وِزْرًا»^۳ هر که از آن اعراض کند روز قیامت بار گناه را حمل خواهد نمود.^۴

۱۶- جُرم: در اصل به معنی جدا شدن میوه از درخت است، جریمه و جرایم از همین ماده می‌باشد،^۵ و

گناه را بدان سبب جرم گویند که شخص را از سعادت و رحمت خدا قطع میکند و گناهکار را مجرم می

گوییم زیرا در اثر گناه، خود را از رحمت و سعادت و راه صحیح انسانیت قطع میکند.^۶

۱۷- حنث: در اصل به معنی هر گونه گناه است، ولی در بسیاری از مواقع این واژه به معنی پیمان شکنی

و مخالفت سوگند آمده، به خاطر اینکه از مصداقهای روشن گناه است.

بنابراین ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است، چرا که گناه

ممکن است، احیاناً از اصحاب یمین نیز سر زند ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی‌ورزند، هنگامی که متذکر

می‌شوند فوراً توبه می‌کنند.^۷ این واژه دوبار در قرآن آمده است.

۱ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ج ۷، ص ۲۰۵.

۲ - عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۳.

۳ - طه (۲۰)، آیه ۱۰۰.

۴ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ج ۷، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۵ - حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۹۱.

۶ - علی اکبر قرشی بنایی، همان کتاب، ج ۷، ص ۲۸.

۷ - ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۲۳، ص ۲۳۱.

این واژه های هفده گانه هر کدام بیانگر بخشی از آثار شوم گناه و حاکی از گوناگونی گناه می باشند، و هر یک با پیام مخصوص و هشدار ویژه ای، انسان ها را از ارتکاب گناه بر حذر می دارند.

۳. واژه های گناه در روایات

در روایات اسلامی، واژه های دیگری نیز در مورد گناهان مختلف به کار رفته مانند:

۱- زل: گناه کردن^۱، خطا کردن.

الامام علی (علیه السلام): «... و الله لو أعطيت الاقاليم السبعة بما تحت أفلاكها، علي أن أعصى الله في غلة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته. و إن دنياكم عندى يهون من ورقة في فم جرادة تقضمها. ما لعلی و لنعيم یفنی؟ و لذة لا تبقي؟ نعوذ بالله من سبات العقل و قبح الزلل، و به نستعين.»

«... به خدای سوگند که اگر همه آنچه را که زیر آسمانهای هفت اقلیم است به من بدهند، تا با گرفتن پوست دانه جوی از یک مورچه خدا را نافرمانی کنم، هرگز چنین نکنم. و بدانید که دنیای شما به نزد من ناچیزتر از برگی در دهن ملخی است که آن را می جود. علی را چه کار به نعمتی که فانی می شود و لذتی که باقی نمی ماند؟ پناه می بریم به خدا از اینکه عقل به خواب رود، و به زشتی افتادن در خطا گرفتار شویم؛ و از خدا مدد می جوییم.^۲

الامام الصادق (علیه السلام): «المستبد برأيه، موقوف علي مداحض الزلل».

۱ - فواد افرام بستانی، همان کتاب، ص ۴۶۰.

۲ - حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، الحیاء / ترجمه احمد آرام، ج ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش. ص ۳۶۵

امام صادق (علیه السلام): انسان خود رأی، همیشه بر لب پرتگاههای سقوط ایستاده است.^۱

۲- جریره: گناه

الامام علی (علیه السلام): «ندم القلب یکفر الذنب و یحص الجریره.» پشیمانی دل می پوشد گناه را و می برد جریره را.

«جریره» نیز بمعنی گناهست و مراد به «پوشانیدن آن و بردن آن» اینست که عذاب و عقاب آن را ساقط میکند و پاک میکند او را از آن، بمرتبگی که گویا گناهی نکرده و غرض ترغیب در توبه است باین که آن محو میکند گناه را با بیان حقیقت آن و این که آن پشیمانی از گناهست در دل، و پوشیده نیست که این لازم دارد که دیگر عزم آن نداشته باشد چه ظاهرست که کسی که باز عزم آن داشته باشد در دل پشیمان از آن نشده و اگر اظهار آن کند مجرد اظهار بزبان باشد.^۲

۴. مفهوم شناسی واژه اقوام

قَامَ، یَقُومُ، قِیَامًا: به پاخاست و برخاست.

قَائِمٌ: به پاخاسته.

أَقَامَ بِالْمَكَانِ إِقَامَةً: در آنجا اقامت گزید. اسم فاعلش - قائم - است.

«قِیَام» بر چهار گونه است:

۱ - حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی، همان کتاب، ص ۷۲۵.

۲ - آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، دانشگاه تهران - تهران، چاپ: چهارم، ۱۳۶۶ ش.

۱- قیام کردن و برخاستن باجسم و بدن، قهرا و به ناچار.

۲- قیام کردن و برخاستن باجسم و بدن، اختیاراً.

۳- قیام برای چیزی که همان عمل مراعات و حفظ و نگهداری آن است.

۴- قیام کردن به قصد انجام چیزی و کاری.^۱

یکی از واژه های مترادف با واژه قوم، «واژه امت» می باشد، که در معانی مختلفی به کار رفته است، مانند:

جماعت، زمان و مدت،^۲ خلق، دین.^۳

ابن فارس در تبیین ریشه آن می گوید:

«وَأَمَّا الهمزة والميم والتاء فأصلٌ واحدٌ، يتفرَّعُ منه أربعةُ أبوابٍ، وهى الأصل، والمرجع، والجماعة، والدِّين. وهذه

الأربعة متقاربة، وبعد ذلك أصولٌ ثلاثة، وهى القامة، والحين، والقصد؛ همزة وميم، یک ریشه معنایی است که

چهار باب گوناگون از آن منشعب شده اند «به این معانی»: اصل، محل رجوع، جماعت و دین. این

چهار معنا، نزدیک به هم اند و پس از اینها، سه معنای دیگر قرار دارند: قامت، زمان و قصد.»

۱- حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان کتاب، ج ۴، ص ۲۶۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، احمد حسینی اشکوری، ج ۱، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵ ش، ص ۷۶.

۴- أحمد بن فارس ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۲۱.

راغب اصفهانی درباره معنای واژه «امت» آورده است «وَالْأُمَّةُ: كُلُّجَمَاعَةٍ يَجْمَعُهُمْ أَمْرٌ مَا دِينَ وَاحِدٌ، أَوْ زَمَانٌ وَاحِدٌ، أَوْ مَكَانٌ وَاحِدٌ سِوَاكَانِ ذَلِكَ الْأَمْرِ الْجَامِعِ تَسْخِيرًا أَوْ اخْتِيَارًا، وَجَمْعُهَا: أُمَّةٌ؛ اَمْتٌ، هِرْجَمَاعَتِي رَا كَوِينْد كِه چيزی آنها را گردهم آورده باشد: یادین مشترک، یا زمان مشترک یا مکان مشترک؛ چه این اشتراک، با اختیار خودشان باشد و چه قهری باشد.»

در قرآن کریم، واژه امت به معنای: جماعت: «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ...»^۲ چون به آب مدین رسید، جماعتی از مردم را دید که چارپایان خود را آب می‌دهند...

انسان جامع و کامل: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۳ همانا ابراهیم بوده است پیشوایی فروتن برای خدا یکتاپرست و نبوده است از شرک‌ورزندگان «

دین: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ»^۴

بلکه گفتند: ما پدرانمان را بر دینی یافته‌ایم و ما بر اعمال آنها ثابتیم و هدایت یافته‌ایم.

زمان: «...وَاذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُون.»^۵

۵. مفهوم شناسی واژه مکافات

۱- حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق، ص ۸۶.

۲- قصص (۲۸)، آیه ۲۳.

۳- نحل (۱۶)، آیه ۱۲۰.

۴- زخرف (۴۳)، آیه ۲۲.

۵- یوسف (۱۲)، آیه ۴۵.

برای نظم و انتظام و آسایش و آرامش در جامعه، حکومت ها قوانین و مقرراتی را وضع و به موقع به اجرا می گذارند. در قرآن کریم و روایات ائمه دین (علیهم السلام) وجود ارتباط میان اعمال ما و خوشبختی ها و بدبختی ها و حوادث خارجی به طور روشن وقاطع بیان شده و از آن به مکافات تعبیر شده است.

کلمه مکافات به معنی جزا و مجازات میباشد. راغب آنرا در اصل بی نیازی و کفایت گفته و گوید: پاداش را جزاء گویند چون از حیث مقابله و برابری در آن کفایت هست.

به هر حال پاداش و کیفر را جزاء گوئیم زیرا مقابل عمل است و از جهت برابری کفایت میکند در قرآن مجید جزاء هم در پاداش و هم در کیفر و عذاب هر دو آمده است.^۱

«... كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»^۲ « این است پاداش کافران.»

در بعضی از آیات جزاء خود عمل ذکر شده است:

«فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳

«آن روز به کس ستم نمی شود. و جز همانند کاری که کرده اید پاداش نمی بینید.»

اما کسی که کار نیک می کند دارای دو پاداش است و بدکار نیز دارای دو نوع کیفر.

پاداشی که نیکوکار در دنیا دریافت می دارد در کلمه خوشبختی و سعادت دنیوی خلاصه می شود زیرا خداوند این جهان را با چنان نظام شگفت انگیزی آفریده که حتی یک بار نفس کشیدن، بی قاعده و بی حساب نیست و بی اثر نیز نمی ماند و چون خدا دارای اسماء الحسنی و صفات پسندیده است و از خدای نیکو آفرین هم جز نیکی به وجود نمی آید هر عمل نیکی که از بنده اش صادر شود پاداش نیکش را در دنیا

۱ - علی اکبر قرشی، همان کتاب، ج ۲، ص ۳۴.

۲ - بقره (۲)، آیه ۱۹۱.

۳ - یس (۳۶)، آیه ۵۴.

به او عطا خواهد فرمود پس هر که نیکی کند به سود خود اوست و به لحاظ این که هر چه به وجود آید «نیست» نخواهد شد و «معدوم» نخواهند گشت بلکه تا ابد به راه کمال خود ادامه خواهد داد لذا نیکوکار پس از مرگ هم پاداش اعمال نیکش را بهتر از آنچه در دنیا دریافت داشته از خدای بخشنده دریافت خواهد داشت.

بنا بر این پاداش‌ها دو نوعند:

۱- پاداشهای دنیوی ۲- پاداشهای اخروی کیفرها نیز به قیاس مذکور دو قسمند:

۱- کیفر دنیوی ۲- کیفر اخروی بدکار را در طبیعت پاداش نیکو نیست. او گرچه مدتی را در دنیا زنده می‌گذراند ولی زندگی نمی‌کند بلکه با بیماریهای حسد، کینه، حرص، بی‌تابی، فزون‌طلبی، حب جاه و مقام و ... تن و روان خویش را می‌سوزاند و همین آتشها را هم به آخرت منتقل می‌کند.

چرا یک ذره غبار که در چشم می‌نشیند تا بیرون نیاید انسان را از ناراحتی و رنج نمی‌رهاند؟

و چرا خاری کوچک که در پا برود، انسان از رفتار باز می‌ماند؟ برای اینکه بر خلاف طبیعت و سنت الهی هر عملی واقع شود، عکس‌العملش ناراحتی، رنج و بیماری است. پس برای رهایی از عکس‌العمل‌های بد، عملهای نیکو باید انجام داد و غیر از این چاره‌ای نیست.

بدکار در آخرت هم با اعمال زشت خویش دست به گریبان است زیرا در عالم چیزی از بین نمی‌رود و عمل، عامل خود را هرگز رها نمی‌کند.^۱

۱ - علی بن موسی ابن طاووس، محاسبه نفس یا روش پیشگیری از وقوع جرم (ترجمه محاسبه النفس)، فیض کاشانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ش، ص ۹۴.

«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا. اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»^۱

نامه عمل هر انسان را در گردش ملازم کردیم و در روز قیامت برایش بیرون می‌آوریم در حالی که نامه‌ای است گشوده و خوانا و (می‌گوییم اکنون) نامه‌ات را بخوان که خودت کافی است امروز حسابگر خویش‌ت باشی.

بخش دوم

اقسام گناه و آثار گناه در سرنوشت

اقوام گذشته در قرآن

فصل اول

اقسام گناه

اقسام گناه

گناه در نگاه کلی، ارتکاب کاری ممنوع یا ترک واجبی را گویند. این عمل در قرآن با واژه‌های اثم، ذنب، سیئه، معصیت، فسق، ظلم، فحشا، جرم و خطیئه نامبرده است. هر یک از این واژه‌ها در چهره‌نمایی بخشی از معنای گناه نقش دارند. با توجه به معانی گوناگون این واژگان، می‌توان نتیجه گرفت که قرآن با بکارگیری این واژگان، گناهان را به گونه‌هایی تقسیم‌بندی نموده است، که عبارتند از گناهان صغیره و گناهان کبیره.

در قرآن چنین می‌خوانیم:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَتُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا»^۱ اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی

شده‌اید، اجتناب کنید، گناهان کوچک شمارامی‌پوشانیم و شمارا در جایگاه خوبی وارد می‌سازیم.

و در جای دیگر آمده است:

«وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^۲ و کتاب

(نامه اعمال) در آنجا گذارده شود، گنهکاران رامی‌بینی که از آنچه در آن است، ترسان و هراسناکند، و می‌گویند: ای

وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست، مگر این که آن را شماره کرده است؟»

و در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ...»^۳ (نیکوکاران) کسانی هستند که

از گناهان بزرگ و زشتی‌ها، جز گناهان کوچک پرهیز می‌کنند، بی‌گمان آمرزش پروردگارت وسیع است.

۱- نساء (۴)، آیه ۳۱.

۲- کهف (۱۸)، آیه ۴۹.

۳- نجم (۵۳)، آیه ۳۲.

ودرباره‌ی بهشتیان می‌خوانیم:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ؛^۱ مُوَاهِبَ آخِرَتٍ، جَاوِدَانَهُ اسْتَ بَرَاءِ) آنان که از گناهان بزرگ و کارهای زشت پرهیز می‌کنند.»

ودرباره‌ی مغفرت الهی می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا ذُلَّ كُلِّ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا؛^۲ خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پایین‌ترازان را برای هرکس بخواد (وشایستگی داشته باشد) می‌بخشد و آنکس که برای خدا شریکی قایل گردد، گناه بزرگی انجام داده است.»

از این آیات به روشنی استفاده می‌شود، که گناهان، دو گونه‌اند: کبیره و صغیره و همچنین استفاده می‌شود بعضی از گناهان، بدون توبه حقیقی بخشودنی نیست، ولی بعضی از آنها بخشودنی است.^۳ و همچنین در روایات متعددی از ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده که بیانگر تقسیم گناهان به کبیره و صغیره است، و در کتاب اصول کافی یک باب تحت عنوان «باب الكبائر» به این موضوع اختصاص یافته که دارای ۲۴ حدیث است.

عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: امام جواد صلوات الله علیه فرمود: از پدرم شنیدم که فرمود. از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم می فرمود: «عمر بن عبید» یکی از علمای اسلام، به حضور امام صادق (علیه السلام) آمد، سلام کرد و سپس این آیه را خواند: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ؛^۴ نیکوکاران کسانی هستند که از گناهان بزرگ، و زشتی پرهیز می‌کنند.» سپس سکوت کرد و دنبال آیه را خواند؛ امام صادق (علیه

۱- شوری (۴۲) آیه ۳۷.

۲- نساء (۴)، آیه ۴۸.

۳- محسن قرائتی، همان کتاب، ص ۱۵-۱۳.

۴- نجم (۵۳)، آیه ۳۲.

السلام) به او فرمودند: «چرا سکوت کردی؟!» او گفت: «دوست دارم، گناهان کبیره را از کتاب خداوند بدانم.» آنگاه

امام صادق (علیه السلام) گناهان کبیره‌ای را که در قرآن آمده بیان نمودند:

۱- بزرگترین گناهان کبیره، شرک به خداست؛ قرآن می‌فرماید:

«مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ؛^۱ کسی که برای خدا، شریک قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌کند.»

۲- ناامیدی از رحمت خدا؛

«إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ؛^۲ هیچ کس جز کافران از رحمت خدا، نومید نگردد.»

۳- ایمنی از مکر (عذاب و مهلت) خدا؛

«فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ؛^۳ از مکر خدا ایمن نشود، مگر مردم زیانکار.»

۴- عقوبت (و آزار) والدین؛ چنان که قرآن از زبان عیسی (علیه السلام) می‌فرماید:

«وَبِرَّالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا؛^۴ خدا دستور داده که به مادرم نیکی کنم و مرا زورگوی تیره بخت قرار نداده

است.»

۵- کشتن انسان بی‌گناه؛

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا؛^۵ و هر کس فرد باایمانی را از

روی عمد، به قتل برساند مجازات او، دوزخ است که جاودانه در آن می‌ماند، و خداوند بر او غضب می‌کند و از

رحمتش دور می‌سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.»

۱- مائده (۵)، آیه ۷۲.

۲- یوسف (۱۲)، آیه ۸۷.

۳- اعراف (۷)، آیه ۹۹.

۴- مریم (۱۹)، آیه ۳۲.

۵- نساء (۴)، آیه ۹۳.

۶- نسبت ناروای زنا به زن پاکدامن؛

«إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱ کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه آلودگی) و باایمان رامتهم می سازند، درد دنیا و آخرت، از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است.»

۷- خوردن مال یتیم؛

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا»^۲ همانا کسانی که اموال یتیمان را می خورند، آنها در شکم های خود، آتش فرو می برند و بزودی در آتش سوزان می سوزند.»

۸- فرار از جبهه جهاد؛

«وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُمْ أَلَمُتَّحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِعَصَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَا لَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۳ و هر کس در آن هنگام (جنگ) به آنها پشت کند مگر در صورتی که هدفش، کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد (چنین کسی) گرفتار خشم پروردگار خواهد شد، و جایگاه او جهنم، و چه بدعاقبتی است.»

۹- رباخواری؛

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»^۴ کسانی که ربای می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی که شیطان با تمسّاس خود، او را همچون دیوانه، آشفته حال کرده است.»

۱- نور (۲۴)، آیه ۲۳.

۲- نساء (۴)، آیه ۱۰.

۳- انفال (۸)، آیه ۱۶.

۴- بقره (۲)، آیه ۲۷۵.

۱۰- سحر و جادو؛

«وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ؛ قَطْعًا دَانَسْتُمْ أَنْ تَكُونَ لَكُمْ جَزَاءٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱ خلاق؛ قطعاً دانستند که هر کس خریدار جادو شود، در آخرت، بی بهره خواهد بود.

۱۱- زنا؛

«مَنْ يُفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا»^۲ هر کس که زنا کند، مجازاتش را خواهد دید، عذاب چنین کسی در قیامت، مضاعف گردد و با خواری، همیشه در آن خواهد ماند.

۱۲- سوگند دروغ برای گناه؛

«إِنَّا لَذِينَ يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ»^۳ کسانی که پیمان خود با خدا و سوگندهای خود را بهای اندک می فروشند، در آخرت، بی بهره اند.

۱۳- خیانت در غنائیم جنگی؛

«وَمَنْ يُغْلَلْ يَأْتِ بِمَآءِلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ و هر که در غنیمت جنگی، خیانت کند، روز قیامت با آنچه خیانت کرده بیاید.

۱۴- نپرداختن زکات واجب؛

«يَوْمَ يُخْمِي عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»^۵ در آن روز (طلاها و نقره‌ها را) در آتش دوزخ داغ و سوزان کرده و با آن صورت‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می گذارند.

۱۵- گواهی به دروغ، کتمان؛

«مَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»^۱ و هر کس گواهی دادن را پنهان کند، قلبش گنهکار است.

۱- بقره (۲)، آیه ۱۰۲.

۲- فرقان (۲۵)، ۶۹-۶۸.

۳- آل عمران (۳)، آیه ۷۷.

۴- آل عمران (۳)، آیه ۱۶۱.

۵- توبه (۹)، آیه ۳۵.

۱۶- شراب خواری،

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند. پس از آنها دوری کنید باشد که رستگار شوید.»

۱۷- ترک نماز یا واجبات دیگر بطور عمد، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِيَ مِنْ ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»^۲ هر کس عمدتاً نماز را ترک کند از پیمان خدا و رسول خدا بی‌زاری جسته است.»

۱۸ و ۱۹- پیمان شکنی و قطع رحم، چنانکه خداوند می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِلْعَهْدِ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»^۳ برای آنانکه (پیمان را می‌شکنند و قطع رحم می‌کنند) لعنت و خانه بد در آخرت، است.»

امام صادق (علیه السلام) به اینجا که رسید، عمرو بن عبید در حالی که از شدت ناراحتی، شیون می‌کشید از محضر آن حضرت خارج شد و می‌گفت:

«هَلَكَ مَنْ قَالَ بِرَأْيِهِ وَ نَازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ»^۴ به هلاکت رسید آن کس که به رأی، فتوای داد، و در فضل و علم با شما، ستیز کرد.»^۱

۱- بقره (۲)، آیه ۲۸۳.

۲- مائده (۵)، آیه ۹۰.

۳- محمد بن علی ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۹۲.

۴- فرقان (۲۵)، آیه ۲۵.

۵- محمد بن علی ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۵۶۴.

حال ممکن است این سوال مطرح شود که چگونه گناهان صغیره به کبیره تبدیل می شود؟

از آیات و روایات استفاده می شود که در چند مورد، گناه صغیره، تبدیل به کبیره می شود و حکم گناهان کبیره را پیدا می کند از جمله:

۱. اصرار بر صغیره

تکرار گناه صغیره، آن را تبدیل به گناه کبیره می کند، و اگر انسان حتی یک گناه کند، ولی استغفار نکند، و در فکر توبه هم نباشد، اصرار به حساب می آید. صغیره همچون نخ نازک و باریکی است که اگر تکرار شود، طناب و ریسمان ضخیم و کلفتی می گردد که پاره کردنش مشکل است. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«ایاک و الاصرار فانه من اکبر الکبائر و اعظم الجرائم»^۲

«از اصرار بر گناه بپرهیز، چرا که از بزرگترین جرایم است.»

۲. کوچک شمردن گناه

کوچک شمردن گناه، آن را به گناه بزرگ تبدیل می کند - امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

«أشدّ الذّنوب ما استهان به صاحبه»^۳ «بدترین گناهان، آن است که صاحبش آن را کوچک بشمرد.»

۳. اظهار خوشحالی هنگام گناه

لذت بردن از گناه و شادمانی هنگام انجام گناه، از اموری است که گناه را بزرگ می کند و موجب

کیفر بیشتر می شود. در اینجا به چند روایت توجه کنید:

۱- محمد بن یعقوب، کلینی، أصول الکافی (ترجمه مصطفوی)، ج ۳، کتاب فروشی علمیه اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش، ص ۳۹۰.

۳- تمیمی آمدی عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)، چاپ دوم، قم، نشر دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱ ص ۱۵۱.

۱- نهج البلاغه حکمت ۳۴۸

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«شر الاشرار من تبهّج بالشّر»^۱ «بدترین بدها کسی است که به انجام بدی خوشحال گردد»

۴. گناه از روی طغیان

یکی دیگر از اموری که موجب تبدیل گناه کوچک به گناه بزرگ می‌شود، طغیان و سرکشی در انجام گناه است؛

«أَمَّا مَنْ طَغَى وَ أَثَرَ الْحَيَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»^۲ «و اما آنها که طغیان کردند و زندگی دنیا را مقدم شمردند، بی‌گمان جایگاهشان دوزخ است.»

۵. مغرور شدن به مهلت الهی

دیگر از اموری که گناه کوچک را به گناه بزرگ تبدیل می‌کند، آن است که گنهکار مهلت خدا و مجازات نکردن سریع او را دلیل رضایت خدا بداند و یا خود را محبوب خدا بداند؛

«و يقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم يصلونها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۳ «گناهکاران در دل می‌گویند: چرا خداوند ما را به خاطر گناهانمان عذاب نمی‌کند؟ جهنم برای آنها کافی است، وارد آن می‌شوند و بد جایگاهی است.»

وعده عذاب جهنم برای چنین افرادی، دلیل آن است که گناه افرادی که مغرور به عدم مجازات سریع خداوند هستند، گناه کبیره است.

۶. تجاهر به گناه

۱ - تمیمی آمدی عبد الواحد بن محمد، همان کتاب، ج ۱، ص ۴۴۶.

۲ - نازعات (۷۹)، آیه ۳۷ تا ۳۹.

۳ - مجادله (۵۸)، آیه ۸.

آشکار نمودن گناه نیز، گناه صغیره را تبدیل به گناه کبیره می‌کند، شاید از این نظر که آشکار نمودن گناه حاکی از تجرّی و بی‌باکی بیشتر گنهکار است، و موجب آلوده کردن جامعه، و عادی نمودن گناه می‌گردد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«ایاک و المجاهره بالفجور فانه من اشد المآثم»^۱ «از آشکار نمودن گناهان بپرهیز، که آن از سخت‌ترین گناهان است.»

۷- گناه شخصیت‌ها

گناه آنان که در جامعه، دارای موقعیت خاص هستند، با گناه دیگران یکسان نیست، و چه بسا گناه صغیره آنها، حکم گناه کبیره را داشته باشد، زیرا گناه آنها دارای دو بعد است: بعد فردی و بعد اجتماعی. گناه شخصیت‌ها و بزرگان از نظر بعد اجتماعی می‌تواند زمینه‌ی اغوا و انحراف جامعه و موجب سستی دین مردم شود. بر همین اساس، حساب خداوند با بزرگان و شخصیت‌ها، غیر از حساب او با دیگران است. «و لو تَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ. لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ حَاجِزِينَ»^۲

«و اگر او (پیامبر) سخن دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش (یعنی شاهرگش) را قطع می‌کردیم، و احدی از شما نمی‌توانست مانع شود و از او حمایت کند.»

در قرآن افراد بدعت‌گذار و تحریف‌گر بسیاری مطرح شده‌اند اما خدا درباره‌ی هیچکدام از آنها این گونه سخن نگفت که: «رگ گردنت را می‌زنیم» ولی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر عصمت و مقام علم و آگاهی‌ش چنین می‌فرماید، زیرا او شخص بزرگی است که گناهش نیز بسیار بزرگ

۱ - تمیمی آمدی عبد الواحد بن محمد، همان کتاب، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲ - حاقه (۶۹)، آیه ۴۸ تا ۴۴.

است. بنابراین آنان که دارای شخصیت علمی و دینی هستند و انتسابشان به دستگاه دین بیشتر

است، مسئولیت بیشتری دارند.^۱

فصل دوم

تاریخچه و آثار گناه در سرنوشت

اقوام گذشته

از حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسیدند: بهترین کردارها در نزد خداوند چیست؟ فرمود: پس از شناختن خدای عز و جل و شناختن پیامبرش صلی الله علیه و آله کرداری بهتر از بغض دنیا نیست، زیرا که برای آن شعبه‌های بسیاری است، و برای گناهان نیز شعبه‌هایی است، پس اول چیزی که بوسیله آن نافرمانی خداوند شد کبر بود و آن گناه شیطان بود آن هنگام که سر باز زد و تکبر ورزید و از کفرین شد، سپس حرص است و آن گناه آدم و حوا علیهما السلام بود آن هنگام که خداوند عز و جل بآن دو فرمود: «بخورید از هر جا که خواهید و نزدیک نشوید به این درخت که از ستمگران می‌شوید»^۱ و آن دو دنبال چیزی رفتند که به آن نیازی نداشتند، و این خوی در نژادشان تا روز رستاخیز در آمد و همین است که بیشتر آنچه آدمیزاد در جستجوی آن است چیزهایی است که بیه آن نیاز ندارد، سپس حسد است و آن گناه فرزند آدم (قابیل) است، آن هنگام که به برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را کشت.^۲

خداوند به احترام مقام و منزلت آدم، اجازه داد که با همسرش در بهشت زندگی کنند و از مواهب آن بهره گیرند، ولیکن هرگز به درخت ممنوعه نزدیک نشوند، ولیکن شیطان همانطور که در گفتگوی خود با خدای متعال بیان کرده بود، در کمین آدم و همسرش نشست و دشمنی خود را از طریق تشویق آنان به بهره گیری از آن درخت ممنوعه اعمال نمود. دستاویز او این بود که استفاده از آن درخت، مایه جاودانگی در بهشت خواهد بود و به این اکتفا نکرد و سوگند خورد که من ناصح و خیر خواه شما می‌باشم. در اینجا دو مطلب می‌تواند مبین کیفیت فریب خوردن آدم باشد:

۱ - اعراف (۷)، آیه ۱۹.

۲ - محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه مصطفوی، ج ۴، کتاب فروشی علمیه اسلامیة تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ ش.

اولاً شیطان از راهی وارد شد که نتیجه آن مورد علاقه آدم بود یعنی جاودان ماندن در بهشت .

ثانیاً شیطان برخیر خواهی خود، سوگند یاد کرد و آدم تصور نمی کرد شخصی به دروغ سوگند یاد کند . و نهایت امر اینکه شیطان با فریب و نیرنگ آنها را به سوی درخت راهنمایی کرد و آنگاه که آدم و حوا، از میوه درخت چشیدند، او لباس های بهشتی آنها فرو ریخت و خدا آن ها را ندا

کرد و گفت : «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است.»^۱

آری با وسوسه های شیطان که خود بنیانگذار استکبار و سرپیچی از فرمان خداوند متعال است، نخستین اشتباه آدم (علیه السلام) و در حوزه انسانیت بوقوع پیوست ، که نتیجه آن اخراج هر دو از بهشت بود زیرا شیطان تا آن زمان فقط از درجه فرشتگان طرد شده بود .

بعد از هبوط آدم و حوا (علیه السلام) از بهشت برین آن ها مدت ها گریستند و از خداوند متعال در خواست نمودند که آن ها را به خاطر اشتباه شان ببخشاید، خداوند در خواست آن ها را اجابت فرمود، اما داستان به این جا ختم نشد و پس از این ترک اولی راه برای گناه کردن انسان باز شد تا جایی که در داستان هابیل و قابیل گناه وحشتناکی نیز به وسیله قابیل فرزند حضرت آدم (علیه السلام) به وقوع پیوست . قابیل در اثر آتش حسادت که وجودش را شعله ور نموده بود برادر خود یعنی حضرت هابیل را به قتل رسانید ، و از آن تاریخ به بعد برگ دیگری از جرم و جنایات در دفتر زندگی انسان رقم خورد که تا کنون ادامه یافته است.

بنابراین در باب تاریخچه گناه و اینکه برای اولین بار چه کسی خطا نمود، بنابر کتب الهی، شیطان اولین موجودی است که سر به طغیان گذاشت و نافرمانی نمود.

مجموع آیات وارد شده در موضوع سرپیچی ابلیس، گواهی می دهد که او راز مخالفت خود را چنین بیان نموده است: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱ من از او بهترم زیرا مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی.

و در آیه دیگر می فرماید: «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»^۲ من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده و لجن تیره رنگ آفریده ای سجده نمی کنم.

پس تا درون ابلیس یک نوع انانیت و خودخواهی نباشد، هرگز آفرینش خود را از آتش و آفرینش آدم از گل، بهانه سرپیچی از فرمان حق قرار نمی دهد، درست است که او تکبر خود را نسبت به آدم ابراز کرد^۳ ولی در حقیقت این تکبر واستکبار در برابر خدا بود. از این رو آنگاه که از خدا درخواست کرد او را از سجده به آدم معذور دارد و در برابر آن عبادت بی نظیری انجام دهد به وی خطاب آمد که: (انی اطاع من حیث اريد؛ من اطاعتی که خود می خواهم می پسندم).

اگر در شیطان روح تسلیم و فرمان برداری در برابر خدا بود می بایست فرمان الله را بی چون و چرا انجام دهد. زیرا بی اعتنائی به آدم نوعی اهانت به خداست پس تکبر او نسبت به مقام کبریایی بوده است . شیطان با چنین اعتراضی کفر ورزید و از طریق افتخار به ریشه، راه تعصب پیمود و خود را نخستین عاصی، و تکبر و سرکشی را اولین گام عصیان خود معرفی نمود.^۴

۱- اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۲- حجر (۱۵)، آیه ۳۳.

۳- محمد بن یعقوب کلینی، أصول الکافی، محمد باقر کمره ای، ج ۵، قم: اسوه، ص ۳۹۵.

۴- جعفر سبحانی، منشور جاوید، (نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی)، ج ۱۱، چاپ سوم، موسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۸، ص ۶۸-۷۱.

یکی از حقایق غیر قابل انکار این جهان که قرآن کریم و روایات اهل بیت (علیه السلام) پرده از آن برداشته، وجود ارتباط میان اعمال مردم و حوادث و اتفاقات خارجی است. این مطلب، از نظر مکتب های الهی و فلسفه و سایر مکتب ها، مسلّم شده که اعمال مابه عنوان علّیت موجب حوادث خارجی است و پیش آمدها و اتفاقات خارجی، اعم از خوشی یا ناخوشی، معلول اعمال نیک و بد ما است و فلاسفه نیز با قوانینی نظیر قانون نظام آفرینش و قانون علت و معلول و ضرورت و سنخیت آندو این مطلب را ثابت کرده اند و به این نتیجه رسیده اند که بین جهان ارتباط و پیوستگی قاطع و عمومی وجود دارد؛ مثلاً همانطور که آتش چنین خاصیتی دارد که وقتی به چوب خشک میرسد آنرا می سوزاند، برخی از اعمال و گناهان مانیز، چنین اثری دارند که ریشه ی عمر را می سوزاند و از طول عمر می کاهد، چه ما آن را درک کنیم و چه درک نکنیم؛ و همانطور که وقتی آب پای نهالی برسد آن را سرسبز و خرم می سازد اعمال نیک ما هم گاهی نهال جسممان را خرم و شاداب ساخته، عمر را طولانی می کند.

در بیشتر مواقع، انسان تا نتیجه عملکرد سوء خود را نبیند و از میوه تلخ آن نچشد متوجه خطای خویش نخواهد شد و از مرکب غرور و جهالت پایین نخواهد آمد. از این رو یکی از وظایف اساسی پیامبران الهی ترسیم کردن عواقب دردناک گناهان برای افراد و جوامع بوده است تا آنها را از فرو غلتیدن در سرایشی تند انحطاط رهایی بخشند. در قرآن کریم و روایات ائمه دین (علیهم السلام) وجود ارتباط میان اعمال مردم و خوشبختی ها و بدبختی ها و حوادث خارجی به طور روشن و قاطع بیان شده است قرآن کریم آنچه را که فلاسفه و دانشمندان پس از سالها تحقیق و بحث به دست آورده اند قبل از آن بیان نموده است. اکنون به چند نمونه از عواقب گناهان در اقوام و افراد گذشته اشاره می کنیم.

۱- گناه حضرت آدم و عقوبت آن

نخستین نمونه ای که می تواند از نتیجه ناگوار سرپیچی از دستورات الهی پرده بردارد ماجرای ترک اولای جدمان آدم (علیه السلام) است. چرا که یک لحظه تسلیم آدم در برابر وسوسه های شیطان و چشیدن از شجره ممنوعه باعث رانده شدن وی از بهشتی که کانون آرامش و آسایش بود، گردید و او را و تمامی فرزندان او را به محیط پر زحمت و مملو از سختی ورنج این دنیا روانه ساخت و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت و با اینکه توبه اش به درگاه الهی پذیرفته شد و لطف الهی شامل حالش گردید ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود تغییر نیافت و نتیجه این نافرمانی تا آخر عمر او و فرزندان و نسل های پس از او را در بر گرفت. از همین رو قرآن در ماجرای هبوط آدم و حوا به جای استفاده از «صیغه تنبیه» از «صیغه جمع» یعنی: «اهبطوا» بهره جسته است،^۱ چرا که نتیجه ناگوار آن نافرمانی تنها دامان آن دو را نگرفت بلکه دامان تمامی فرزندان آنها را نیز گرفت و آنها را ساکن این دیار پر بلا نمود.

۲- گناه قابیل و سرانجام آن

ماجرای دومی دیگری که سرانجام ناگوار و مرگبار حسد است که در داستان دو فرزند آدم یعنی هابیل و قابیل به وضوح جلوه گر است. قابیل که در ماجرای اهداء قربانی به پیشگاه خدا خود را شکست خورده یافته بود، طوفانی از حسادت در دلش به پا شد و این امر او را به انتقام جوئی از برادرش سوق داد و به تعبیر قرآن: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ»^۲ نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد، و او را کشت. اما این پایان ماجرا نبود، چرا که از طرفی از درون تحت فشار شدید وجدان قرار داشت و ندامت و پشیمانی از این عمل ننگین آتش حسرت به خرمن وجودش افکنده بود و از سوی دیگر خود را با جنازه برادر مواجه می

۱- سوره بقره (۲)، آیه ۳۸.

۲- سوره مائده (۵)، آیه ۳۰.

دید و نمی دانست با آن چه کند؟ مدتی جنازه را بر دوش می کشید تا آن را از گزند درندگان بیابان حفظ کند ولی لاشخوران آسمان اطراف او را گرفته بودند و منتظر بودند تا به آن حمله ور شوند. قرآن نتیجه شوم عمل زشت قابیل را در یک جمله خلاصه می کند و می فرماید: «فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ و از زیانکاران شد. چه زیانی بالاتر از این که در دنیا برای خود عذاب وجدان، زندگی توام با اضطراب، از دست دادن دوست و رفیقی شفیق و نامی ننگین تا دامنه ی قیامت برای خود به ارمغان آورد و برای آخرتش نیز خواری و ذلت و قهر و عذاب الهی رقم زد.^۲

۳. قوم حضرت نوح علیه السلام

«نوح بن متوشلخ بن اخنوخ» اولین پیامبر بعد از ادریس است گویند او در سال رحلت آدم علیه السلام به دنیا آمد و به هنگام بعثت ۴۰۰ سال داشت.^۳ قوم نوح به آزار او پرداختند و آنقدر آنحضرت را مورد ضرب و شتم قرار می دادند که به حالت اغماء می افتاد و آنگاه که بهوش می آمد چنین می گفت «اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون» اما مردم او را آنقدر به باد کتک می گرفتند که از گوشه های خون جاری می گشت سپس پیکر نیمه جان او را در کنار درب خانه اش رها می ساختند، خداوند تعالی در اینحالت به او وحی فرستاد که «أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»^۴ پس از آن بود که نوح قوم خویش را مورد نفرین قرار داد و گفت: «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^۵ خداوند نیز مردان و زنان آنها را عقیم ساخت بطوریکه در

۱- همان .

۲- سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، چاپ دهم، بیروت، دارالشروق؛ ۱۴۰۲ه، ص ۸۷۷.

۳- مسعودی گوید: هنگامی که نوح ۳۴۴ سال از بهار عمرش می گذشت هزاره دوم به پایان رسیده بود و گویند بین تولد نوح و مرگ آدم ده روز فاصله وجود داشت و تفاوت سن آنها ۲۲۴۲ سال بود.

۴ - هود(۱۱)، آیه ۳۶.

۵ - نوح(۷۱)، آیه ۲۶.

مدت ۴۰ سال هیچ فرزندی از آنها زاده نگشت. و دچار قحطی و بلا گشتند. نوح از قوم خود خواست تا توبه نمایند «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً»^۱ لکن آنها سماجت ورزیدند و در نتیجه خود و خدایانشان به عذاب الهی گرفتار و غرق شدند و به همین علت است که بعد از استقرار کشتی نوح و بت پرستی مجدد انسانها، آنها نامهای بتان خویش را از خدایان قوم نوح برگرفتند، بت پرستان یمن «یعوث و یعوق»، اهالی دومه الجندل «کروود»، حمیر بت «نسر» و نیز هذیل بت «سواع» را برای خود برگزیدند و این وضعیت تا ظهور اسلام کماکان ادامه داشت.^۲ در روایات متعددی آمده است که خداوند در مورد عذاب قوم نوح به هیچ عنوان به کسی ترحم نفرمود.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌فرماید: هنگامی که آب تنور فوران نمود و سواحل را فرا گرفت مادری که بر نوزاد خویش می‌ترسید و او را بسیار دوست می‌داشت بر ثلثی از بلندی کوهی صعود کرد و بعد از بالا آمدن ابتدا از دو ثلث کوه بالا رفت و در نهایت اضطرار خود را به قله آن کوه رسانید و هنگامی که آب تا گردن او را فرا گرفت فرزندش را بر فراز دو دستش قرار داد و سیل بنیان کن هر دو را طعمه خویش ساخت و اگر خداوند می‌خواست بر قوم نوح رحمت آورد بدون شک این مورد می‌توانست مصداق روشنی از آن باشد.^۳ خداوند پیرامون همسر نوح و لوط می‌فرماید: «كَاتَتْهُ عَذْبَانِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتْهُمَا».^۴ «ابن عباس» گوید: همسر نوح کافر بود چرا که به مردم می‌گفت همسر من دیوانه‌ای بیش نیست و هنگامی که شخصی به نوح گرایش پیدا می‌کرد همسر وی بیدرنگ سلاطین جور را از موضوع آگاه می‌ساخت. «ابن سنان» از امام صادق (ع) اینگونه نقل می‌کند: هنگامیکه دعوت سیصد ساله نوح در مورد

۱ - نوح (۷۱)، آیه ۱۰.

۲ - فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۲، ص ۴۳۴.

۳ - همان، ج ۵، ص ۲۴۲.

۴ - تحریم (۶۶)، آیه ۱۰.

قومش نتیجه‌ای مطلوب به همراه نیاورد تصمیم گرفت در سپیده‌دم یکی از روزها آنها را مورد نفرین خویش قرار دهد، گروهی از فرشتگان الهی بالغ بر ۱۲ هزار نفر از او خواستند تا در تصمیم خود تجدید نظر نماید. نوح در جواب آنها گفت: سیصد سال دیگر آنها را خواهم آزمود. لکن در پایان ضرب الاجل در وضعیت قوم او تغییری حاصل نشد ملائکه الهی مجدداً از او تقاضای فرصت دیگر کردند و نوح ۳۰۰ سال دیگر عذاب آنها را به تأخیر انداخت در پایان ۹۰۰ سال خداوند بدو وحی فرستاد که «أَنْتَ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ»^۱ و نوح در فقرات نفرین خود بر قومش چنین گفت: «رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً»^۲ پس خداوند به او دستور داد تا به غرس نهالی از نخل بپردازد، قوم نوح بخاطر اینکار او را مورد تمسخر قرار دادند. اما پنجاه سال از رویش آن نهال گذشت تا به درخت نخلی مقاوم تبدیل گشت و به امر خداوند نوح مأموریت یافت تا با راهنمایی جبرئیل از چوب آن درخت به ساخت کشتی خویش که طول آن ۱۲۰۰ ذراع و عرضش ۸۰۰ ذراع و ارتفاع ۸۰ ذراع بود، مشغول گردد. او برای ساخت کشتی خود احتیاج به کمک داشت تا اینکه با وحی الهی در میان قوم خویش ندا در داد تا هر آن کس که او را در کار تراشیدن چوبهای کشتی یاری نماید تراشه‌های بجای مانده از کار برای آنها مبدل به طلا و نقره شود، با این فکر گروهی به مساعدت او برخاستند اما اکثریت مردم او را مورد شماتت قرار می‌دادند که در روی زمین خشک و بدور از دریا به ساخت کشتی مشغول است.^۳ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: قبل از هلاکت قوم نوح زنان چهل سال قدرت باروری نداشتند و خداوند بعد از اتمام کار ساخت کشتی به نوح دستور داد تا به زبان سریانی تمام حیوانات را گرداگرد خویش جمع سازد سپس از هر حیوانی دو زوج نر و ماده را داخل کشتی ساخت. عده کسانی که بدو ایمان آوردند از ۸۰ نفر تجاوز نمی‌کرد آنگاه خداوند بدو فرمود:

۱ - هود ۱۱، آیه ۳۶.

۲ - نوح ۷۱، آیه ۲۶

۳ - علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۱، قم، ناشر دار الکتاب، سال ۱۳۶۷ ش، ص ۳۲۶ به بعد.

«أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ»^۱ و کار تراشیدن و نجاری کشتی را در مسجد فعلی کوفه به انجام رسانید، در روز موعود یعنی روز هلاکت قوم نوح، همسر او در محلی معروف به «فارتنور» در مسجد کوفه مشغول پختن نان بود. نوح ناگهان فریاد همسرش را شنید که می‌گفت تنور به فوران درآمده نوح سراسیمه بسوی آن مکان دوید و با مقداری گل روی تنور را پوشانید و مهر نمود. او هنگامی که از کار بارگیری کشتی فراغت یافت بسوی تنور آمد و مهر آن را گشود در این لحظه بود که کسوف کامل پیش آمده و از آسمان بارانی سیل آسا شروع به باریدن کرد و چشمه‌های بسیاری خروشان گشت. به فرمان خداوند نوح و یارانش در کشتی سوار شدند، موج کشتی نوح را به دور خود می‌چرخاند در این هنگام نگاه نوح به فرزندش افتاد که در حال چاره‌جویی است بدو گفت: «ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^۲ پسرش در پاسخ او گفت: «سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^۳ نوح به او گفت «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»^۴ او در ادامه چنین گفت «رَبِّ إِنِّي ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ»^۵ خداوند در پاسخ نوح وحی فرستاد که «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ وَحَالُ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ»^۶ ضربات موج کشتی نوح را به سرزمین مکه رساند، اینک تمام عرصه زمین به غیر از مکان بیت الله الحرام در زیر آب قرار داشت کشتی مدتی را در اطراف بیت به طواف و گردش گذراند و بدان خاطر که بیت الله الحرام از غرق شدن در امان ماند آنرا بیت العتیق نامیدند مدت ۴۰ روز بی‌وقفه از آسمان باران بارید و چشمه‌های زمینی خروشان گشت ارتفاع آب به اندازه‌ای بالا آمده بود که

۱- هود(۱۱)آ،یه ۴۰.

۲- همان، آیه ۴۲

۳. همان، آیه ۴۳.

۴. همان، آیه ۴۳.

۵. همان، آیه ۴۵.

۶. همان، آیه ۴۶.

۷. همان، آیه ۴۳.

دکلهای کشتی به آسمان می‌سایید و نوح با دستان گشاده و به زبان سریانی می‌گفت «یا رحمان! تقن» یعنی «یا رب احسن» پس خداوند تعالی زمین را مأمور ساخت تا آبهای جاری از چشمه‌ها را در خود ببلعد ولی آبهای فرو آمده از آسمان همچنان بر سطح خشکی باقی مانده و اقیانوسها و دریاها را تشکیل داد. کشتی نوح بر کوه جودی در موصل استقرار یافت و خداوند به نوح وحی فرستاد که :

«يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنُتَّبِعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱

آنگاه نوح در معیت ۸۰ نفر از همراهانش در نزدیکی موصل از کشتی خارج شدند و به کار ساخت شهر ثمانین اقدام ورزیدند.^۲

۴- اصحاب رس^۳

هروی از ثامن الحجج علیه السلام و آن حضرت از حسین بن علی علیه السلام اینگونه روایت می‌کند: «سه روز قبل از شهادت پدرم مردی از اشراف تمیم بنام عمرو نزد وی آمد و گفت: پیرامون اصحاب رسّ و زمان و مکان زندگیشان و نیز پادشاه و پیامبری که هم عصر با آنان بود مرا با خبر سازید و بفرمایید که آیا آنان به عذاب الهی مبتلا گشتند یا خیر؟ آنگاه پدرم فرمودند: هیچکس به مانند من بر تفسیر قرآن اشراف ندارد و بدان این داستان را هر کس نقل نماید به روایت و سند من خواهد بود. شما بزودی بر فقدان من پشیمان خواهید شد چرا که در سینه‌ام دریایی از دانش و معرفت آرمیده است. اما ای برادر تمیمی اینک گوش سپار به داستان آنها: اصحاب «رس» درخت صنوبری بنام شاه درخت را می‌پرستیدند آن درخت را یافت بن

۱. همان، آیه ۴۸.

۲. نعمت الله بن عبد الله جزائری، همان کتاب، ص ۱۴۳ به بعد.

۳- «رس» به معنای چاهی عمیق و قدیمی است و می‌گویند نام چاهی است متعلق به باقی مانده قوم ثمود که پیامبر خود حنظله را در آن افکندند.

نوح در کنار چشمه‌ای بنام روشاب کاشته بود و آنها را به این جهت اصحاب رسّ می‌گویند چون پیامبر خود را در داخل تلی از خاک فرو بردند. این اتفاق بعد از حضرت سلیمان علیه السلام بوجود آمد. آن قوم دارای دوازده آبادی در کنار رودخانه‌ای پر آب بودند، بزرگترین شهر آنها «اسفندار» نام داشت که پادشاهی بنام «ترکوز بن غابور» از فرزندان نمرود بر آن حکم می‌راند. در آن شهر چشمه‌ای قرار داشت که اطرافش درختهای صنوبر بسیاری روئیده بود مردم شهرهای اطراف آب مورد احتیاج خود را از این چشمه تامین می‌کردند آنها عقیده داشتند چشمه صنوبر محل حیات خدایان آنهاست و احدی حق ندارد از آب آن بنوشد و هر کس را که مبادرت به نوشیدن آن آب می‌کرد به قتل می‌رساندند. مردم آن قوم آب نوشیدنی خود را از رودخانه رسّ تامین می‌کردند مردم هر یک از آبادیها در هر ماه از سال گرد درخت صنوبر جمع شده و بر آن پارچه‌ای بسان پشه‌بند می‌انداختند و بخاطرش گاو و گوسفند قربانی می‌کردند آنها هیزمهای فراوانی را مشتعل می‌ساختند و هنگامیکه دود فضا را تاریک می‌کرد به سجده می‌افتادند و از آن درخت رضایت می‌طلبیدند شیطان نیز در این موقع به کمک آن نابخردان می‌آمد و در ساقه و برگ درخت حرکت ایجاد می‌کرد در این لحظه صدای کودکی بگوش حاضرین می‌رسید که می‌گفت: بندگانم من از شما خوشنود گشتم اینک خرسند و مسرور باشید! در این لحظه مردم از خوشحالی به باده نوشی و نواختن چنگ و موسیقی مشغول می‌شدند. عجم‌ها اسامی ماههای خود را از این شهرهای دوازده گانه گرفته‌اند، زمانی که نوبت جشن عید بزرگترین شهر اصحاب رسّ فرا می‌رسید کوچک و بزرگ در کنار چشمه و صنوبر بزرگ جمع می‌شدند و سراپرده‌ای از ابریشم و دیبا که بر آن اشکال و صور مختلفی نقش بسته بود، برپا می‌کردند آنها برای آن سراپرده دوازده درب ورودی ساخته بودند، تا مردم هر یک از شهرهای دوازده گانه از دروازه مخصوص به خود داخل شوند. آنها دوازده روز تمام را به عیش و خوشگذرانی و باده گساری سپری می‌کردند. هنگامی که سرکشی اصحاب رسّ از حد گذشت خداوند پیامبری را از فرزندان یهودا برای هدایت آنها مبعوث گردانید اما راهنماییهای او اثری نبخشید و مردم رسّ به نافرمانی خود افزودند. فرستاده خداوند که از آن مردم مأیوس گشته بود از باری تعالی خواست تا قدرت خویش را به

نمایش گذارد و درختان صنوبر را که به عنوان سمبل بت پرستی مورد احترام قرار گرفته بود بخشکاند. صبح روز بعد مردم با صحنه‌ای دهشت‌آور مواجه گشتند. آنها درختان شهر را مشاهده می‌کردند که تمامی خشک گردیده است شایعات بالا گرفت تا آنجا که انشعابی در میان مردم بوجود آمد گروهی عقیده داشتند مردی که خود را پیامبر خدا می‌داند از قدرت سحر و جادوگری استفاده کرده تا شما را از خدایانتان دور سازد و به پرستش پروردگار یگانه خود بخواند عده‌ای دیگر می‌گفتند خدایان شما بخاطر عیب جوئیهای مکرر و تهمت‌های آن پیامبر به خشم آمده است و شوکت و عظمت خود را بدینوسیله مستور ساخته تا شما نیز علیه آن شخص بشورید. اهل رسّ چاهی عمیق حفر نموده و پیامبر خود را در میان آن افکندند سپس تکه سنگی بزرگ را بر روی آن قرار دادند. در تمام مدت روز صدای آن پیامبر از قعر چاه بگوش می‌رسید که می‌گفت: بار خدایا تو تنگی مکان و نهایت سختی مرا می‌بینی پس بر بیچارگی و ناتوانیم ترحم نما و هر چه زودتر جانم را بستان. آن مردم پست با خود می‌اندیشیدند که از پس کشتن پیامبر خدا خواهند توانست خوشنودی خدایان خود را کسب نموده و نور و روشنایی و سر سبزی را بار دیگر به سرزمین خود بازگردانند اما خداوند به جبرئیل وحی فرستاد بردباری من بندگانم را فریفته ساخت آنها گمان می‌برند با کشتن فرستاده من و عبادت بتها از خشمم در امان خواهند ماند اما چوب انتقام من بر گنهکاران فرود خواهد آمد به عزتم سوگند که از آنها انتقامی سخت خواهم ستاند تا باعث عبرت جهانیان گردد. روز عیدی بود و مردم رسّ با خیال آسوده به عیش و خوشگذرانی و بت پرستی مشغول بودند ناگهان طوفانی شدید به رنگ سرخ وزیدن گرفت مردم از ترس به یکدیگر پناه می‌بردند در همین لحظه زمین تکانی خورد و زیر پای آنها تبدیل به سنگی گداخته گردید آسمان نیز به یاری زمین شتافت و ابری سیاه گدازه‌های آتشین را بر سر و روی آنها فرو ریخت چیزی نگذشت که تمام اهل رسّ تبدیل به سربی گداخته گشتند، به خدا پناه می‌بریم از خشم و انتقامش. «و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم»^۱

۱- محمد بن علی ابن بابویه، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه محمد تقی آقا نجفی اصفهانی، ج ۱، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، بی تا، ص ۱۴۸.

۵- عاد قوم حضرت هود علیه السلام

خداوند تعالی در قرآن می‌فرماید: «وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ

»^۱ منظور از عاد همان عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح است و هود برادر نسبی اوست چرا که او هود

بن شالخ بن ارفخشذ بن نوح می‌باشد و گفته شده نسب او به این ترتیب است: «هود بن عبدالله بن رباح

بن حلوت بن عاد بن علوص بن آدم بن سام بن نوح»^۲ خداوند قوم عاد را بعد از نوح بر روی زمین

استقرار و تمسکن بخشید. «وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصْطَةً»^۳ در احادیث آمده است که بلند قامت‌ترین انسانها در

میان قوم عاد صد ذراع و.

کوتاهترین آنها هفتاد ذراع بودند. امام باقر علیه السلام در بیان چگونگی قوم عاد می‌فرماید: قوم عاد اندامی

بسیار کشیده و قدرتمند داشتند بطوریکه با دست خویش سنگ کوهها را می‌شکافتند، آنها بت پرست بودند

و به همین خاطر هود بدانها فرمود: «أُتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا»^۴ گروهی از آنها باران را بخاطر آبیاری و

زمین را بخاطر برداشت روزی از آن پرستش می‌نمودند و خدای دیگری بگمان شفای بیمارانشان و دیگری

را بخاطر همراهیشان در سفر می‌پرستیدند. اما همگی آنها بوسیله گردباد غضب الهی به هلاکت رسیدند.

قوم عاد هود را متهم ساختند که بخاطر ناسزاگوئی به خدایان آنها دچار سبک مغزی شده است. از دیگر

عادات زشت آنها این بود که منازل خویش را بر بلندیا می‌ساختند تا موقع عبور پیادگان آنها را مورد

۱ - اعراف (۷)، آیه ۶۵.

۲ - قطب الدین راوندی، قصص الانبياء، موسسه الهادی، قم چاپ اول، ۱۴۱۸ق، ص ۹۳.

۳ - اعراف (۷)، آیه ۶۹.

۴ - همان، آیه ۷۱

استهزاء قرار دهند. و بعضی در تفسیر آیه «أَتَبْنُونَ بُكْلًا رِيعًا»^۱ گویند قوم هود بر جهایی بلند بر پا نمودند تا از فراز آن بر حمامها مسلط باشند و نصایح هود نیز در مورد آنها کارگر نیافتاد تا اینکه خداوند باران رحمت خویش را از آنها دریغ داشت. بعد از مدتها ابری سیاه بر آسمان شهر آنها هویدا شد. قوم عاد به یکدیگر بشارت نزول باران دادند: و «قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا»^۲ اما هود بدانها گفت: این عذاب خداوند است که در پی آن بودید، باد سختی وزیدن گرفت و همه چیز را نابود کرد، هود و همراهانش در اصطبل از گزند عذاب الهی بدور ماندند. کجاوه‌های گردباد در میان آسمان و زمین بسان ملخی به هر سو هجوم می‌آوردند. آن باد سرد مدت ۷ شب و ۸ روز بر قوم عاد می‌وزید. وهب می‌گوید: آن ایام را که با بروود بسیار همراه است عربها «ایام العجوز» می‌نامند. زیرا که مشهور است در آن ایام پیرزنی وارد دسته‌ای شد و در پی او باد بنیان کن نیز بر آن گروه وزیدن آغاز کرد. در روز هشتم آن پیر زن به هلاکت رسیده بود^۳. آنها دارای اندامهایی بسیار ورزیده و عمری طولانی بودند، خداوند هود را برای هدایت آنها به میانشان فرستاد اما قوم عاد به آزار و اذیت او پرداختند خداوند نیز مدت هفت سال آن قوم را دچار قحطی نمود. هود خود به شغل کشاورزی اشتغال داشت و در خانه همسری داشت که از یک چشم نابینا بود. گروهی از قحطی زدگان در جستجوی هود به خانه او رسیدند و از همسر وی خواستند تا از هود بخواهد بر ایشان دعا نماید همسر وی در جواب آنها گفت: اگر دعای او به اجابت می‌رسید هم اینک خود او برای آبیاری زمینهایش محتاج قطره‌ای آب نمی‌بود. آنها سپس به نزد هود آمدند و از او خواستند تا دعا نماید. هود نیز دست به دعا برداشت و بدانها گفت به سرزمیتان برگردید چرا که باران رحمت الهی آغاز گشته است. سپس آن عده از

۱- شعراء (۲۶)، آیه ۱۲۸

۲- احقاف (۴۶)، آیه ۲۴.

۳- محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۶ و ۳۴۹.

همسر او، با هیئتی که دیده بودند سؤال کردند هود در پاسخ تعجب آنها گفت: من همواره از خداوند طول عمر او را می‌خواهم چرا که خداوند هیچ مؤمنی را خلق نمی‌کند مگر اینکه دشمنی را برای آزار او در کنارش قرار می‌دهد و این زن نیز به مثابه دشمن منست و چنانچه دشمن، کسی باشد که انسان بر او تملک داشته باشد بهتر از کسی است که انسان در تملک و سیطره او باشد. هود به موعظه و دعای در حق امت خویش ادامه داد بطوریکه سرزمینهای آنها مجدداً سر سبز شد. «وَاِذَا قَوْمٌ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تَوَبُّوا اِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدُّكُمْ قُوَّةً اِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَكَّلُوا مُجْرِمِينَ، قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۱. هنگامیکه قوم عاد از پذیرش ایمان به او سرباز زدند خداوند بادی تند و سرد را بر آنها فرستاد. «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِي، اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»^۲ همچنین در جای دیگری از قرآن پیرامون عذاب قوم عاد می‌خوانیم «وَاَمَّا عَادٌ فَاهْلَكُوْا بِرِيْحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ، سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ اَيَّامٍ خُسُوْمًا»^۳. در مدت هفت شب و ۸ روز ماه بوسیله برج زحل و مریخ در نحوست بسر می‌برد.

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: باد عقیم همان بادی است که از هفتمین طبقه زمین بیرون می‌آید و آن باد که نشانه غضب الهی است بر هیچ قومی مگر قوم عاد وزیدن نگرفت. خداوند به نگهبانان باد دستور داد تا از منافذ تعبیه شده خارج شدند سپس آن باد بسان صدای گاو وحشی بر نگهبانان وزیدن آغاز کرد. آنها به خداوند از شدت سختی شکوه نمودند و اظهار داشتند ممکن است این گردباد سهمگین کسانی که معصیتی مرتکب نگشته‌اند را نیز به هلاکت رسانده و شهرهای آباد بی‌شماری رانابود سازد. شدت باد به حدی بود که مردان و زنان را از زمین بلند کرده و با صورت به زمین می‌کوبید و قوم عاد را به این علت «ارم ذات

۱- هود(۱۱) آیه ۵۲ و ۵۳.

۲- قمر(۵۴) آیه ۱۸ و ۱۹.

۳- حاقه(۶۹) آیه ۶ و ۷.

العماد» نامیدند چون آنها برای ساختن ستونهای قصر خویش، پایه‌هایی را که ارتفاع آنها معادل ارتفاع همان کوههایی بود که آنها را می‌تراشیدند و به داخل کاخهای خود انتقال می‌دادند.^۱

۶- ثمود قوم حضرت صالح علیه السلام

قرآن کریم پیرامون حضرت صالح و قوم ثمود و داستان هلاکت آنها بدنبال پی کردن ناقه چنین

می‌فرماید:

«وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ. وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. فَأَخَذْنَاهُمُ الرِّجْفَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ. فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ.»^۲

در قرآن کریم به پستی کار قوم ثمود اشارت بسیار رفته است و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به

امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: شقی‌ترین انسانهای اولیه همان کسی بود که ناقه صالح را پی نمود و

در میان امت من پست‌ترین مردم همان کسیست که خون سرخ تو را بر چهره‌ات جاری ساخت.^۳ و اما

پیرامون وجوه مشترک علی (علیه السلام) و ناقه صالح باید گفت: همچنانکه تولد علی (علیه السلام) از میان

۱ - محمد ابن علی ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۲، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۳.

۲ - اعراف (۷)، آیه ۷۳ - ۷۹.

۳ - قطب الدین راوندی، همان کتاب، ص ۱۱۳.

صخره‌ای در کعبه شروع گشت همینطور ناقه صالح نیز از میان صخره‌ها سر برون آورد، در حالیکه هیچ پیامبری و یا جانشین آنها چنین امتیازی نداشت.

همچنین امیر المؤمنین (علیه السلام) در طول زندگانش با توجه به دانشها و حکم الهی همواره چشمه علم و معرفت را در دل مردم فروزان و جوشان نگاه می‌داشت به این صورت ناقه صالح نیز هر روز مردم را از شیر خود سیراب می‌نمود. و اما همچنانکه عامل اصلی تحریک قتل علی (علیه السلام) زنی بود بنام «قطامه»، در داستان پی کردن ناقه صالح نیز زنی ملعون بنام «زرقاء» نقش اساسی را ایفاء نمود و نیز همانطور که بعد از شهادت علی (علیه السلام) مردم بی‌وفا بر فرزند عزیز او حسین بن علی (علیه السلام) هجوم آورده و او را نیز به شهادت رساندند در مورد بچه تازه از شیر گرفته شده ناقه صالح نیز به همین شکل عمل کردند.

در تفسیر «تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا»^۱ سهل به دشت صاف گویند که ایجاد بناها در آن با مشقت زیادی همراه نباشد و قوم ثمود از قصرهای خود در میان دشتها برای ییلاقها استفاده می‌کردند. «وَتَتَّخِذُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»^۲ قوم ثمود خانه‌هایی را نیز برای خود در دل کوهها و برای زمستانهای سرد و قشلاق نشینی بنا می‌کردند.^۳ نقطه دقیق سکونت ثمود «وادی القری» و بیابانهای میان شام و مدینه بود ولی قوم عاد در منطقه «یمن» زندگی می‌کردند.^۴ عمر مردم ثمود بین سیصد تا هزار سال متغیر بود. نسب صالح بدین ترتیب است: صالح بن ثمود بن عاثر بن ارم بن سام بن نوح^۵ «ابو حمزه ثمالی» از امام باقر (علیه السلام) روایت می‌کند:

۱ - اعراف، (۷) آیه ۲۰۶

۲ - شعرا (۲۶)، آیه ۲۴۹

۳ - فضل بن حسن طبرسی، همان کتاب، ج ۴، ص ۴۴۰.

۴ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، همان کتاب، ج ۱۱، ص ۳۷۳.

جبرئیل هلاکت قوم ثمود را برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اینگونه بازگو کرد: صالح در حالیکه بیش از «شانزده سال» از عمرش نمی‌گذشت به پیامبری مبعوث گشت و تا سن ۱۲۰ سالگی در میان قومش به ارشاد آنها می‌پرداخت اما آنها به دعوت وی وقعی نمی‌نهادند و سر بر آستان بتانی می‌ساییدند که بالغ بر هفتاد نوع بود. عاقبت صالح که از هدایت قوم خویش مایوس گشته بود به آنها پیشنهادی کرد. او خطاب به مردمش گفت من از خدایان شما درخواستی می‌کنم اگر پاسخ مرا دادند از میان شما رخت برمی‌بندم و یا شما از من حاجتی بخواهید تا از خداوند خواستار اجابت آن گردم. روز موعود فرا رسید آنها در بیرون شهر به همراه بتان خود بعد از خوشگذرانی از صالح خواستند تا ابتدا خواسته‌اش را مطرح نماید، صالح نیز یکایک از بتان آنها را به اسم صدا زد اما چون جوابی از آنها نشنید خطاب به مردم گفت دیدید که خدایانتان از پاسخگوئی درمانده‌اند حال شما از من خواهشی داشته باشید.

ابتدا قوم ثمود که دچار حیرت گشته بودند از صالح خواستند تا آنها را با بت‌هایشان تنها گذارد. فرصتی دیگر به بت‌پرستان داده شد اما این بار نیز از تمثال‌های تراشیده شده کاری برنیامد، روز کم کم به انتها می‌رسید که هفتاد نفر به نمایندگی از میان آن قوم با صالح بر فراز کوهی رفته و از صالح خواستند تا برای آنها از درون آن کوه شتری سرخ موی و پاکیزه که در آستانه وضع حمل باشد را بیرون آورد. صالح گفت: از من چیزی بسیار مشکل را خواستار شدید لکن این امر بر خداوند بسی سهل است. چیزی نگذشت که با دعای صالح آن کوه با صدای مهیبی تکه تکه شد و ناگهان سر شتری ماده از آن بیرون آمد و به تبع آن تمام اندام آن حیوان از کوه خارج شد. بت‌پرستان که حیرت‌زده گشته بودند از صالح خواستند که اگر خدای او قدرت دارد هم اینک بچه شیرخواره آن حیوان را نیز به دنیا آورد. چیزی نگذشت که بچه شتر نیز در کنار ناقه صالح به خزیدن مشغول شد. از ۷۰ نماینده قوم ثمود حدود ۶۴ نفر بعد از دیدن این حادثه به ارتداد کشانده شده و مدعی گشتند که این کار صالح چیزی جز سحر و جادو نمی‌باشد! اما بقیه آن افراد صحت

اتفاقی را که به عینه دیده بودند برای مردم بازگو کردند. از میان آن شش نفر بعدها یک نفر کافر گشت و او همان کسی بود که ناقه صالح را پی نمود.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که صالح به قومش گفت: این ناقه یک روز به شرب آب منطقه شما مشغول خواهد بود و روز بعد همگی می‌توانید از شیر سرشار او استفاده نمایید، هنگامی که روز شیردهی ناقه می‌رسید آن حیوان در وسط قریه قوم ثمود می‌ایستاد و آنقدر از او شیر می‌دوشیدند که همگی بی‌نیاز می‌گشتند. لکن ۹ نفر از سردمداران قوم ثمود، ناقه صالح و بچه‌اش را نحر کردند و به صالح گفتند: «فَاتِنَا بِمَا نَعِدُّنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۱ صالح در پاسخ آنها گفت: «تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»^۲ و علامت هلاکت شما اینست که فردا چهره‌هایتان زرد رنگ می‌شود و ۲ روز بعد به رنگ سرخ و در روز سوم سیاه‌رنگ خواهد شد. در سومین روز و طبق وعده صالح جبرئیل با صیحه‌ای که پرده‌های قلب آنها را از یکدیگر درید و گوشه‌هایشان را کر نمود، همگی را به هلاکت رساند و سپس آتشی را بر آنها افروخت تا جملگی در آن بسوزند.^۳ «حسن بن محبوب» گوید: سعید بن زید ضمن حدیثی طولانی اینگونه روایت کردند: چهارپایان قوم ثمود بخاطر هیبت ناقه صالح از آن می‌گریختند بدین علت آن قوم تصمیم گرفتند تا شتر را پی نمایند. در میان قوم ثمود زنی متمکن بنام «صدوب» زندگی می‌کرد. و چون کینه صالح را در دل داشت با تن فروشی مردی بنام «مصدع» را قانع نمود تا به نحر ناقه صالح همت گمارد. از طرفی دیگر زنی بنام «عنیزه» از مردی سرخ چهره و کوتاه قد و حرامزاده بنام «قدار» خواست تا در نحر ناقه به مصدع کمک نماید. این دو مرد به کمک عده‌ای از اراذل و اوباش ثمود به دنبال پی کردن ناقه حرکت کردند، اتفاقاً آنروز موعد شرب ناقه بود و گروهی از هم‌نشینان صالح می‌خواستند تا مقداری از آب مصرفی شتر را با آب

۱ - اعراف(۷)، آیه ۷۰.

۲ - هود(۱۱)، آیه ۶۵.

۳ - علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۳۸.

همراه خویش ممزوج نمایند آنها بخاطر ممنوعیت این کار از قدار کمک خواستند و او قول داد تا آن ناقه را پی نماید.^۱ «کعب» در علت نحر ناقه صالح می گوید: زنی در میان قوم ثمود زندگی می کرد که داعیه حکمفرمایی داشت اما بعد از اقبال مردم بسوی صالح او از دو زن بنامهای «قطام» معشوقه قدار و «قبال» معشوقه مصدع کمک طلبید. قدار و مصدع هر شب در کنار معشوقه هایشان به میگساری می پرداختند اما به توصیه آن زن حسود، قطام و قبال به قدار و مصدع گفتند: ما بخاطر ناقه صالح در تشویش و نگرانی هستیم اگر بخواهید در کنارتان باشیم حتما می بایست شتر او را پی نمایید. آندو نیز با کمک ۷ نفر دیگر در کمین آن شتر نشستند. هنگامیکه آن حیوان از داخل آب بیرون آمد مصدع از پشت صخره ای تیری را به طرف آن پرتاب کرد که در عضلات ساق پای ناقه فرو رفت از این لحظه عنیزه از خفا بیرون آمده و طبق وعده خویش دخترش را بدو بخشید. و با تهییج قدار باعث شد تا او ضربه شمشیری را بر پی آن حیوان فرود آورد. در این لحظه حیوان ناله حزینی برکشید و سپس بدست قدار نحر گشت، مردم از هر سو در اطراف ناقه صالح جمع گشته و گوشت آن را بین خود تقسیم نمودند. طفل آن ناقه که مادرش را کشته یافت به طرف ارتفاعات گریزان شد و با ناله های دردناکی که دل را چاک می داد، در پی مادرش بی تابی می کرد. سپس قوم ثمود نزد صالح آمده و هر یک گناه نحر ناقه را بر گردن دیگری می انداخت، صالح در پاسخ آنها گفت: در پی طفل آن ناقه روید و چنانچه سلامتیش یافتید تحقیقا عذاب از شما مرتفع خواهد گشت. اما جستجوی مردم در یافتن طفل آن شتر بی نتیجه ماند، نحر ناقه روز چهارشنبه اتفاق افتاد و صالح به مردمش گفت: «تَمَتُّوْا فِی دَارِکُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ»^۲. در پی هشدار صالح بود که جبرئیل با صیحه ای آسمانی هلاکت را برای آن

۱ - فضل بن حسن طبرسی، همان کتاب، ج ۴، ص ۶۸۱.

۲ - هود(۱۱)، آیه ۶۵.

قوم به ارمغان آورد، قوم ثمود چون مرگ خویش را نزدیک می دیدند به فراهم آوردن وسایل حنوط و کفن خویش اقدام ورزیدند.^۱

۷- قوم حضرت لوط علیه السلام

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ، وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْتَهَرُونَ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ، وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»^۲

لوط فرزند هاران بن تارخ و برادر زاده ابراهیم خلیل است و بعضی گویند که او پسر خاله ابراهیم علیه السلام است و ساره خواهر او می باشد و ساره خود دختر لابن بن بتوبل بن ناحور است. به نقل طبرسی مراد از فاحشه در آیه سابق الذكر عمل شنیع لواط است که میان قوم لوط گسترش یافته بود.^۳ مجمع البیان در تفسیر آیه «وَتَقَطَّعُوا السَّبِيلَ» می گوید: با قناعتی که مردان به یکدیگر نموده بودند خوف این می رفت که نسل انسانها برچیده شود. قوم لوط حتی به کسانی که از دیار آنها عبور می نمودند نیز رحم ننموده و با پرتاب سنگ خویش آنها را مورد هدف قرار می دادند و سنگ هر کس که به هدف اصابت می کرد صاحب آن رهگذر گردیده و با او به لواط می پرداخت آنگاه سه درهم به عنوان غرامت بدو می داد آنها برای این عمل زشت در میان خویش قضاتی داشتند که در موقع ضرورت به دادرسی می پرداخت. همچنین در تفسیر

۱- فضل بن حسن طبرسی، همان کتاب، ج ۴، ص ۱۶۸۱

۲- اعراف (۷)، آیه ۸۰-۸۴.

۳- فضل بن حسن طبرسی، همان کتاب، ج ۸، ص ۷۱۰.

۴- عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۹

آیه «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُتَكِرَ»^۱ گفته شده که قوم لوط در مجالس خویش بدون هیچگونه حیاء و شرمی باد معده و صدا خارج می‌ساختند. همچنین آنها با یکدیگر در انتظار عمومی به لواط می‌پرداختند و خداوند به همین خاطر عذاب خویش را که بارانی از سنگ آسمانی بود بر سر آنها فرو ریخت و بعضی گویند که آن عذاب آب سیاه‌رنگی بود که بر پهنه زمین جاری گشت «ابو بصیر» از امام صادق علیه السلام پرسید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از بخل به خداوند پناه می‌جست؟ حضرت پاسخ دادند بلی در هر صبح و شامی و ما نیز اینگونه‌ایم چرا که قرآن فرموده است «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲ و عاقبت شوم بخل بود که قوم لوط را به عذاب الهی مبتلا ساخت آنها که در مسیر عبور کاروانها زندگی می‌کردند ابتدا از آنها به نحو شایسته‌ای پذیرائی کردند اما بعداً بخل و پستی دامان آنها را فرا گرفت چرا که تعداد میهمانان هر روز بیشتر می‌گشت. شیوه آنها به این ترتیب بود که هر میهمان تازه واردی را مورد تهمت لواط قرار می‌دادند تا مجبور شود آنها را ترک گوید. سپس پستی آنها تا آنجا بالا گرفت که از بخل ورزی به لواط با یکدیگر می‌پرداختند حتی میهمانان نیز از این فعل حرام آنها بر حذر نبودند. آنها در عوض به مفعولین غرامت می‌پرداختند این کار در میان تمامی قوم لوط شایع بود و تنها گروه اندکی از مسلمانان معتقد از این کرده ناپسند بر کنار بودند. همچنانکه قرآن می‌فرماید: «فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳ قوم لوط به طهارت و غسل اعتقادی نداشتند و نصایح لوط که مدت سی سال بطول انجامید در مردم قومش به نتیجه‌ای نرسید. لوط خود فردی سخاوتمند و میهمان دوست بود و هنگامیکه قومش را از کرده‌های ناپسند خویش بر حذر داشت مورد تهدید آنها قرار گرفت که اگر از دعوت خویش دست برندارد او را به فضاحت و رسوایی خواهند کشانید و آن پیامبر بزرگوار از ترس تهمت قومش میهمانان خویش را

۱ - همان سوره.

۲ - حشر (۵۹)، آیه ۹.

۳ - ذاریات (۵۶)، آیه ۳۵ و ۳۶.

در خفا پذیرایی می نمود. از طرفی لوط و ابراهیم هر لحظه منتظر نزول عذاب الهی بودند اما خداوند بخاطر دوستی و محبت آندو بارها عذاب خویش را به تأخیر انداخت تا آنکه زمان موعود فرا رسید. امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی مفصل می فرمایند: به هنگام نزول عذاب و در دل تاریک شب لوط به همراه همسر و دخترانش قوم خویش را ترک گفت اما همسر لوط در میانه راه از آنها جدا گشت تا قوم خویش را از حرکت همسر و دخترانش آگاه سازد. در این میان خداوند به جبرئیل وحی فرستاد که به هنگام طلوع فجر عذاب قوم او حتمی خواهد بود. عذابی بسیار دردناک بطوریکه قطعه ای از زمین از جای خویش کنده شده و به آسمان رسید تا آنجا که صدای سگ ها و خروس های آن را اهل آسمان نیز می شنیدند. آنگاه آن شهر بر اهالی آن واژگون گردید و متعاقب آن بارانی از سنگریزه های سجیل بر سر آنها فرود آمد و هیچ اثری از آن قوم بر روی زمین باقی نماند مگر خانه لوط تا عبرتی باشد برای کسانی که از آن منطقه عبور خواهند کرد. مکانی که عذاب خداوند بر قوم لوط نازل گشت نواحی شامات بود و بر اثر زمین لرزه در حد فاصل دریای شام و مصر صخره های عظیمی سر از آب بیرون آورد.^۱

۸- گناه برادران حضرت یوسف

در باره داستان حضرت یوسف علیه السلام تفسیر (علی بن ابراهیم) با استناد به جابر بن عبد الله انصاری در باره این آیه از گفتار خدای متعال: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»؛^۲ من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که برای من سجده می کنند، می نویسد: آن ستاره ها: طارق، حوبان، ذیال، ذو الکتفین، وثاب، قابس، عموران، فیلق، مصبح، صبوح، غروب و ماه و خورشید بودند که همگی محیط بر آسمان هستند.

۱ - محمد ابن علی ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۲، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۵۵

۲ - یوسف (۱۲)، آیه ۴.

از امام باقر علیه السلام در باره تأویل این رؤیا نقل شده: تأویل آن این بود که یوسف به زودی پادشاه مصر شده و پدر و مادر و برادرانش بر او وارد می‌شوند.

اما خورشید مادر یوسف، راحیل و قمر پدر او یعقوب و ستاره‌ها برادران او هستند که وقتی در مصر بر او وارد می‌شوند، سجده شکر الهی را بجا می‌آورند و از هیبت و جمال یوسف خدا را سپاس می‌گویند و این سجده برای خداوند بوده نه برای یوسف.

در ادامه می‌فرماید: یوسف دارای یازده برادر بود که فقط یک برادر او از نظر مادر با او یکی بود که نامش بنیامین بود و پدر او یعقوب علیه السلام اسرائیل الله بود، یعنی خود را برای خدا خالص کرده بود و یوسف علیه السلام در وقتی که نه سال داشت این خواب را دید و آن را برای پدر نقل کرد، اما پدر به او فرمود: ای پسر من این رؤیای خود را برای برادرانت بازگو مکن.^۱ یوسف علیه السلام بسیار زیبا رو بود و از نظر چهره زیباترین مردم عصر خود بود و یعقوب علیه السلام او را بسیار دوست می‌داشت و وی را بر سایر فرزندان خود ترجیح می‌داد، در نتیجه برادرانش به او حسد ورزیدند و مطابق حکایت قرآن میان خود گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند.^۲ بنا بر این تصمیم گرفتند یوسف را به قتل رسانند تا توجه پدرشان را معطوف به خود سازند، اما یکی از آنها ابراز کرد او را نکشید، بلکه او را در چاهی بیندازید تا بعضی کاروانیان بیایند و او را با خود ببرند، و به این جهت از پدر اجازه خواستند تا یوسف را با خود ببرند، تا او یک روز در صحرا بازی کند و سرگرم باشد، اما حضرت یعقوب به جهت خوابی که دیده بود، ده گرگ گرسنه به یوسف حمله می‌کنند و ناگهان زمین شکافته شده و یوسف در گودالی می‌افتد و نیز به جهت آنکه در صحرای محل سکونت آنها گرگ زیاد وجود

۱ - یوسف (۱۲)، آیه ۵.

۲ - یوسف (۱۲)، آیه ۸.

داشت، از رفتن یوسف ابا داشت و به آنها فرمود: من می‌ترسم که یوسف را گرگ بخورد.^۱ و به این ترتیب در واقع به نوعی به آنها تلقین فرمود که برای غیبت یوسف گرگ را بهانه کنند. به همین جهت پیامبر (ص) فرموده‌اند: هرگز دروغ را به کسی تلقین نکنید که در این صورت باعث دروغ گفتن خواهید شد، چون همانا پسران یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد تا اینکه پدرشان این مطلب را به آنها تلقین کرد. اما آنها برای پدر سوگند یاد کردند که از یوسف مراقبت می‌کنند که مواظب او هستند، لذا یعقوب با اکراه راضی شد، یوسف را با آنها روانه کند. سرانجام برادران او را به صحرا بردند و هنگام رجعت به او گفتند: لباست را بیرون بیاور، یوسف گفت: ای برادران چرا مرا برهنه می‌سازید؟ یکی از آنها چاقویی کشید و به او گفت: اگر پیراهنت را در نیاوری تو را می‌کشم، یوسف به ناچار پیراهنش را به در آورد، آنها او را در دلولی قرار دادند و وی را در چاه پایین فرستادند و او را تنها رها کردند و پیراهنش را با خون بزغاله‌ای آلودند و گریه کنان نزد پدر بازگشتند و اظهار داشتند، یوسف را گرگ خورده است. یعقوب علیه السلام که به علم نبوت و از قرائن و شواهد می‌دانست که آنها دروغ می‌گویند اظهار داشت، خدایا من صبری نیکو می‌کنم و صبر را پیشه خود می‌سازم که در این مصیبت فقط خداوند فریادرس و مدد رسان من است.

برادران یوسف (علیه السلام) پس از سپری شدن سال‌ها، نتیجه کردار ناشایست خود را به وضوح دریافتند، یعنی همان‌ها که با غرور تمام می‌گفتند: «نَحْنُ عُصْبَةٌ»^۲ و یا می‌گفتند: «إِنَّا بَنَاءُ لِّفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۳ و آن توطئه شوم را برای از میان برداشتن برادر خود طراحی کردند، در پایان داستان، با شرمندگی تمام در نزد

۱ - یوسف (۱۲)، آیه ۱۳.

۲ - یوسف (۱۲)، آیه ۸.

۳ - یوسف (۱۲)، آیه ۸.

برادر به خطاهای خویش اعتراف می کنند و می گویند: «اللَّهُ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ!» به خدا سوگند خدا تو را بر ما مقدم داشته (واز نظر علم وحلم وعقل وحکومت فضیلت بخشیده) و ما خطاکار بودیم.^۲

۹- قوم حضرت شعیب علیه السلام

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا، قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ. وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَلَا تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُوهَا عِوَجًا وَادْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ...»^۳

ابن عباس می گوید: مدین فرزند ابراهیم با دختر لوط ازدواج نمود. ثمره این ازدواج نسلی بسیار بود که از آنها باقی ماند.^۴ امام زین العابدین علیه السلام فرمودند: اولین کسی که ترازوی سنجش را در معاملات به کار برد شعیب پیامبر است قوم او به هنگام داد و ستد از تحویل کامل جنس خودداری می ورزیدند و خداوند بخاطر کم گذاشتن آنها در هنگام خرید و فروش، زمین لرزه شدیدی بر ایشان رقم زد «فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ»^۵ صبحگاهان آن قوم در خانه های خویش به روی در افتاده و مرده بودند. «طبرسی» در تفسیر آیه «فَأَخَذْتَهُمُ الرِّجْفَ»^۶ می گوید: بر قوم شعیب زلزله ای نازل گشت و بعضی آن عذاب را عبادت از باد سوزانی می دانند که خانمان و هستی آنها را نابود کرد حتی سایه و آب نهرها نیز از مشکلات آنها نکاست.

۱ - یوسف (۱۲)، آیه ۹۱.

۲ - نعمت الله بن عبد الله جزائری ، قصص الأنبياء جزائری، مترجم: فاطمه مشایخ ، انتشارات فرحان ، تهران، چاپ: اول، بی تا ،ص ۲۴۹-۲۶۶.

۳ - اعراف (۷)، آیه ۸۵ و ۸۶.

۴ - فضل بن حسن طبرسی ، همان کتاب ، ج ۴، ص ۶۸۷.

۵ - هود (۱۱)، آیه ۹۴.

۶ - اعراف (۷)، آیه ۹۱.

روزی مردم مدین تکه ابری را مشاهده کردند که به آسمان شهر آنها نزدیک گشته و با خود باد خنکی را همراه داشت آنها به سرعت خود را به آن ابر رساندند تا از عطش خویش بکاهند اما ناگهان زبانه‌های آتشی بود که بر سر آنها فرو ریخت و زمین زیر پایشان به لرزه افتاد. در مدت کوتاهی تمام آن مردم مبدل به خاکستری داغ گشته بودند. قرآن از این حادثه با عنوان «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ»^۱ یاد می‌کند.

اهالی مدین موعظه‌های شعیب را غیر منطبق با روش پدران خویش دانسته و می‌گفتند «يا شُعَيْبُ أَصْلَافُ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»^۲ عذاب الهی جزای چنین مردم طغیانگری بود. گرمای طاقت فرسایی بر آنها مستولی گشت بطوریکه آب چشمه‌ها از شدت حرارت قابل شرب نبود. عاقبت آنها تصمیم گرفتند به بیشه‌ای که نزدیک آنها بود پناه آورند و این همان محلی است که خداوند در قرآن از آن با نام «أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ»^۳ یاد می‌کند قوم مدین بر فراز آن بیشه ابری سیاه‌رنگ را مشاهده کردند و به زعم آنکه بزودی از آن باران خواهد بارید بطرفش هجوم آوردند. و در همین لحظه بود که عذاب الهی بصورت شراره‌های سوزان بر سر آنان باریدن گرفت و حتی یک نفر نیز از آن حادثه جان سالم به در نبرد. بعد از نابودی اهالی مدین و آیکه شعیب و همراهانش به مکه آمدند و در آنجا بودند تا مرگشان فرا رسید. اما اکثر روایات می‌گویند که شعیب بعد از نابودی مردمش همچنان در مدین باقی ماند تا توانست موسی بن عمران علیه السلام را ملاقات نماید.^۴ امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: شعیب علیه السلام آنقدر به دعوت قومش ادامه داد تا به سن پیری رسید اما کسی به او وقعی ننهاد. مدتی بعد او به صورت جوانی خوش سیما

۱ - شعرا (۲۶)، آیه ۱۸۹.

۲ - هود (۱۱)، آیه ۸۷.

۳ - الحجر (۱۵)، آیه ۷۸.

۴ - محمد باقر ابن محمد تقی مجلسی، همان کتاب، ج ۱۲، ص ۳۸۴.

مجددا بسوی قوم خویش مبعوث گردید اما مردم به او گفتند: هنگامیکه در سن پیری ما را موعظه می کردی پاسخت نگفتیم حال در هیئت جوانی از ما چه انتظاری خواهی داشت؟!^۱

«انس» از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت می کند که شعیب بر اثر گریه بسیار در محبت خداوند سه بار تاب خود را از دست داد و در مرتبه چهارم خداوند به او وحی فرستاد که ای شعیب اگر گریهات بخاطر ترس از جهنم است تو را از آن نجات بخشیدم و اگر به جهت اشتیاق به بهشت است آن را به تو بخشیدم. شعیب پاسخ گفت: گریه من بخاطر ریسمان محبتی می باشد که بر سراچه قلبم آویخته گشته است و تنها صبر خویش را موقعی باز خواهم یافت که به لقاء تو نائل گردم، خداوند نیز به پاس ابراز محبت خالصانه اش موسی بن عمران را به خدمتگزاری او مأمور ساخت.^۲ مشابه کلام شعیب را امیر المومنین علیه السلام نیز اینگونه بیان نموده اند: «ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک»^۳ تو را نه بخاطر ترس از دوزخ و اشتیاق به بهشت بلکه بخاطر شایستگی الوهیت می پرستم.^۴

۱۰- قوم حضرت موسی علیه السلام

در تفسیر علی بن ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است هنگامی که موسی به رسالت مبعوث گردید به نزد فرعون آمده و از او خواست تا هدایت بنی اسرائیل را به وی واگذار نماید اما فرعون دعوت او را نپذیرفت و تربیتش را در قصر و نعمتی را که از آن برخوردار بود و نیز کشتن آن مرد قبطی را

۱- همان، ص ۳۸۵

۲- محمد ابن علی ابن بابویه، همان کتاب، ص ۵۷.

۳- محمد بن زین الدین ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، محقق: مجتبی عراقی، ج ۱، قم، دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق، ص ۴۰۴..

۴- نعمت الله بن عبد الله جزائری، همان کتاب، صص ۳۳۵ و ۳۳۶.

بدو متذکر شد «أَلَمْ تُرَبِّكْ فِينَا وَلِيداً وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ. وَفَعَلْتَ فَعْلَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» گفتگوی میان آن دو بطول انجامید تا آنکه فرعون از موسی خواست تا ادعای خویش را مبنی بر داشتن معجزه‌ای آشکار علنی نماید. چیزی نگذشت که موسی عصای خود را به زمین انداخت و آن چوبدستی تبدیل به اژدهایی عظیم شد. حاضرین در مجلس همگی پا به فرار گذاردند و فرعون که ترسی غیر قابل مهار بر وجودش مستولی گشته بود از وی خواست تا اژدها را از او دور سازد. در این لحظه موسی دست در گریبان جامه خویش فرو برد و هنگامی که آنرا بیرون آورد مانند ماه می درخشید «وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ»^۱. فرعون در آستانه ایمان به موسی قرار داشت اما با وسوسه هامان از اینکار منصرف شد. آنگاه رو به حاضرین نموده و گفت: این فرد ساحری زبردست است فریش را نخورید زیرا او قصد دارد شما را از وطنتان بیرون نماید. بهتر است فکر چاره‌ای باشید. فرعون و هامان که خود از سحر بهره‌ای داشتند ابتدا هزار نفر از جادوگران مصری را از سراسر مصر فرا خواندند سپس از میان آنها هشتاد نفر را برای مقابله با موسی انتخاب کردند ساحران با فرعون به توافق رسیدند در صورتی که بر موسی چیره شوند بر مناصب مهم حکومتی دست یابند و چنانچه جادوی آنها در برابر موسی به ناکامی انجامد همگی به خدای او ایمان آورند فرعون تعهد نمود در صورتیکه چنین شود خود نیز بدانها ملحق شود. روز موعود که عید قبطیان بود فرا رسید جادوگران در کناری آماده مقابله بودند و مردم بسیاری ناظر بر صحنه. فرعون بر تختی بلند و در لباسی از آهن که در زیر اشعه خورشید چشمها را می‌آزرد دستور هنرنمایی داد. ابتدا ساحران او طناب و چوبدستی خود را بر زمین انداختند. مردم آن اجسام بی‌جان را می‌دیدند که مانند مار می‌خزند. ابتدا خوفی بر موسی مستولی گشت اما ندای روحبخش الهی باعث تسکین خاطر او شد. به امر خداوند موسی چوبدستی خود را به میان ساحران پرتاب کرد آن عصا ابتدا مانند گلوله‌ای ذوب گشت. آنگاه سر اژدهایی

۱. شعرا (۲۶)، آیه ۱۸ و ۱۹.

۲- همان، آیه ۳۳.

بزرگ از آن بیرون آمد تا اینکه ترکیبی از یک هیولای کامل در برابر چشم حاضرین شکل گرفت، اژدها دهان گشوده و آرواره خود را بر جایگاه فرعون نهاد. سپس چرخه زده و تمام چوبدستی‌ها و طنابهای ساحران را بلعید. مردمی که در آن نقطه جمع شده بودند از ترس پا به فرار گذاشتند. می‌گویند در این حادثه ده هزار نفر زیر دست و پا به هلاکت رسیدند و هامان و فرعون از فرط ترس جامه خویش را نجس نمودند. در این لحظه خداوند به موسی وحی فرستاد که بار دیگر آن حیوان را به شکل اول باز خواهد گردانید و چیزی نگذشت که موسی پارچه‌ای را در دست خود پیچیده و در دهان اژدها فرو برد کمی بعد عصای او به شکل اول در دستانش بود. جادوگران که خلع سلاح شده بودند همگی در برابر موسی به سجده افتادند. اما فرعون همه آنها را تهدید به قتل نمود. هشدار او در ساحران تاثیری نداشت زیرا آنها می‌خواستند بدین وسیله خداوند از گناهانشان درگذرد. این گروه تا زمان نزول عذاب بر فرعونیان همچنان در زندان بسر می‌بردند. به دستور خداوند موسی، بنی اسرائیل را شبانه از مصر بیرون برد تا آنها را از دریا بگذراند و فرعون نیز از سوی دیگر ششصد هزار نفر را به تعقیب آنها فرستاد و خود با یک میلیون نفر از پی آنها به حرکت در آمد. اینک موسی و یارانش به کناره دریا رسیده بودند اما ناگهان طلیعه سپاهیان فرعون از دور نمایان شد. یاران موسی هلاکت خود را حتمی دیدند چرا که از یک طرف در محاصره قبطیان بودند و از مقابل نیز دریایی بیکران سد راهشان گشته بود. اما موسی به آنها اطمینان داد که خداوند راه هدایتی را بر آنها خواهد گشود. سپس به دریا نهیبی زد تا از هم شکافته شود اما امواج خروشان آن از او متابعت نکردند. در این لحظه موسی از یوشع بن نون که همراه وی بود خواست تا دستور الهی را بر امواج متذکر شود. یوشع با سینه اسبش بر امواج کوبیده و گفت: حکم الهی عبور از میان دریاست. بناگه وحی الهی نازل گشت و موسی با عصایش بر دریا کوفت موجه‌ها به مانند کوهی عظیم هر یک به کناری رفته و دالانی را برای عبور بنی اسرائیل بوجود آورد. می‌گویند در درون دریا دوازده راه گشوده شد تا هر یک از دوازده طایفه همراه موسی از دالانی خاص عبور نموده و به خشکی رسند هنگامیکه بنی اسرائیل از دریا می‌گذشتند آب از فراز

سر آنها به مانند کوهی در حرکت بود و هیچیک از گروهها از سرنوشت گروه دیگر اطلاعی نداشت. با فاصله‌ای کوتاه فرعون و لشکریانش به نزدیک دریا رسیدند. او برای تهییج قبطیان خود را عامل شکافتن دریا دانست تا به این وسیله آنها راه را برای ورود به آب آماده سازد. اما هیچ یک از آنها جرئت نکرد پا به دریا گذارد تا آنکه فرعون سوار بر مادیان خودش داخل شکافی شد که در دریا ایجاد گشته بود و از پی او لشکریان و همراهانش وارد آب گشتند و درست در همین لحظه بود که موجهای سهمگین آغاز گشتند و آب همچو کوهی بر سر قبطیان فرود آمد. در آخرین لحظات حیات فرعون بر وحدانیت پروردگار اقرار کرد «آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱ اما جبرئیل مشتی از گل را در دهان او فرو برده و گفت: ایمان تو اینک سودی نخواهد داشت «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۲ می‌گویند همراهان فرعون همگی در دریا غرق شدند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و تنها فرعون بود که خداوند جسد او را به ساحل انداخت چرا که بنی اسرائیل باور نمی‌کردند معبود قبطیان به هلاکت رسیده باشد.^۳

۱۱- قوم سبأ و اهل ثرثار^۴

«عمرو بن شمر» به نقل از امام صادق (ع) می‌گوید: آنقدر از غسل های یمن خوردم که می‌ترسم حاجیم گمان برد دچار حرص و آز گشته‌ام! اما اینگونه نیست آنجا مسکن مردمی بود معروف به اهل «ثرثار» خداوند نعمتش را بر آن قوم تمام کرده بود مردم سبأ آنقدر در ناز و نعمت بودند که برای پخت نان

۱ - یونس (۱۰)، آیه ۹۰.

۲ - همان، آیه ۹۱.

۳ - نعمت الله بن عبد الله جزائری، همان کتاب، ص ۳۷۱.

۴ - «ثرثار» به معنای نهر آب است و نیز به کسی گویند که به سخنان بیهوده و خارج از مدار حق لب گشاید اهل ثرثار قومی بودند که از مغز داخل گندم برای خود نان تهیه می‌کردند

از مغز داخل دانه گندم استفاده می‌کردند و هرگاه کسی آنها را از کفران نعمت و عذاب الهی می‌ترساند می‌گفتند: تا هر وقت نهرهای ما جاریست خوفی از گرسنگی نداریم چیزی نگذشت که عذاب خداوند نازل گشته و رودخانه‌های آنها خشک گردید. بارش باران نیز قطع شد و کشتزارهای سر سبز آنها تبدیل به صورت سرزمین‌هایی سوخته و خشک درآمد. اهل ثرثار در ایام خشکسالی مجبور شدند از باقیمانده زواید گندمهای خود که بسان کوهی بر روی هم انباشته شده بود، استفاده نمایند.^۱

سدیر می‌گوید از امام باقر علیه السلام راجع به آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»^۲ توانگران سبا گفتند: پروردگارا میان منزلگاههای ما در طول سفر فاصله و دوری ایجاد کن تا به این وسیله سوار بر اسبان خویش شوند و بر بینوایان که پیاده مسیر روستاهای نزدیک به هم را طی می‌کردند، فخر فروشند اما آنها در حقیقت به خود ستم ورزیدند.

«فَاعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا...»^۳

اهل «ثرثار» همان مردم سبا هستند که خداوند در قرآن بدانها اشاره فرموده است، سلیمان برای آنها در یمن سدی از صخره‌های عظیم و آهک بنا نمود آب از طریق حوضچه اصلی به کانالهای مختلف راه پیدا می‌کرد و از آنجا راهی باغستانهای آنها می‌شد می‌گویند طول هر یک از آن بوستانها به اندازه ده روز راه بود. در طول این مسیر به علت وجود درختان فراوان پیچیده درهم هیچگاه آفتاب بر کسی نمی‌تابید. درختان آنها آنقدر بارور بود که هرگاه زنی زنبیل بر سر از زیر آنها می‌گذشت ظرفش پر از میوه می‌گشت

۱ - احمد بن محمد خالد برقی، المحاسن، جلال الدین محدث، ج ۱، دارالکتب اسلامیة، ۱۳۷۱ق، ص ۵۸۶.

۲ - سبا (۳۴)، آیه ۱۹.

۳ - سبا (۳۴)، آیه ۱۶ و ۱۷.

در سرزمین سبا پشه و مگس و کک و عقرب و ماری وجود نداشت. آنها مشتمل بر سیزده آبادی بودند که در هر یک پیامبری به ارشادشان مشغول بود اما همواره مورد تکذیب و اهانت واقع می‌شدند تا آنکه خداوند سیلی بنیان کن را بر آنها نازل فرمود. می‌گویند نزدیک آبادی قوم سبا دو رشته کوه وجود داشت که به هنگام بارندگی آب فراوانی میان شکاف آندو کوه جمع می‌گشت آنها سدی را در آنجا بنا کردند تا هرگاه به آب احتیاج پیدا نمودند به اندازه مورد لزوم از آن بهره‌برداری نمایند اما بعد از آنکه پیامبران را از خود راندند خداوند موشی بزرگ را مامور ساخت تا در میان سد شکافی ایجاد نماید و موجبات غرق شدن و هلاکت آن قوم ناسپاس را فراهم سازد. بعضی می‌گویند آن سد را بلقیس بنا نمود و خداوند بجای دو بوستان بزرگ و آباد درختچه‌هایی از قبیل شوره و مغیلان را جایگزین آنها نمود.^۱

۱۲- اصحاب سبت

«وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُفُّوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ. فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ»^۲

به خدا قسم آن گروه از یهودیان را که روز شنبه بصید ماهی رفته و از فرمان خداوند سرپیچی کردند، شناختید. پس به ایشان گفتیم تبدیل به بوزینگانی بی‌مقدار شوید که از نعمت خداوند دور گشته‌اید. و آن عقوبت را مایه عبرتی برای معاصرین آنها و کسانی که بعد از آنها خواهند آمد قرار دادیم تا خود پندی باشد برای تقوی پیشگان.

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی پیرامون آیه «وَسُئِلُهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ»^۱ یهودان را از مردم

دهکده‌ای که نزدیک دریا بود پرسید «آمده است:

۱- نعمت الله بن عبد الله جزائری، همان کتاب، صص ۵۴۷ و ۵۴۸.

۲- بقره (۲)، آیه ۶۵ و ۶۶.

بنی اسرائیل صاحب شهرکی بودند که آب دریا در آنجا دائماً در حال جزر و مد بود بطوریکه ماهیهای فراوان آن دریا بعد از هر مدّی داخل کشتزارهای آنها می‌شد. خداوند صید ماهی را روز شنبه حرام کرده بود اما با این وجود مردم ساحل نشین یکشنبه شب تورهای ماهیگیری خود را در رودخانه پهن می‌کردند زیرا بیشترین تعداد ماهی در روزهای شنبه و یکشنبه در آن نواحی یافت می‌شد. ادامه نافرمانی آن قوم باعث شد تا آنها مسخ گردیده و تبدیل به بوزینه و خوک شوند. علت تحریم صید ماهی در روز شنبه آن بود که مسلمانان و دیگر اقشار مردم روز جمعه را عید رسمی خود قرار داده بودند اما یهود با این اجماع مخالفت ورزیده و روز شنبه را به عنوان روز تعطیلی اعلام کرد! امام باقر علیه السلام فرمودند: خداوند به طائفه‌ای از بنی اسرائیل وحی فرستاد تا از خوردن ماهی در روز شنبه خودداری ورزند اما صید آنها بر ایشان ممنوع نساخت آنها نیز روز شنبه به صید پرداختند اما آنها در بقیه روزهای هفته می‌خوردند تا آنکه عده‌ای نافرمانی کرده و بر خلاف امر خداوند عمل نمودند آن گروه از اهل «ایله» که همچنان بر فرمان الهی ثابت قدم ماندند به صالحان قوم خود که در صدد نصیحت معصیت کاران بودند، گفتند: چرا قومی را که خداوند آنها را نابود خواهد ساخت و در آخرت دچار شکنجه‌ای سختشان خواهد کرد، پند می‌دهید؟ «لِمَ تَعْظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً»^۲ و عظم دهندگان پاسخ دادند: پند ما عذری است به درگاه خداوند شاید باعث ترس ایشان نیز بشود «مُعَذِّرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»^۳ گروه مومنان شبانگاه از ترس نزول عذاب الهی در خارج شهر بسر بردند و صبحگاهان وقتی به محل سکونت خویش رسیدند شهر را مرده و ساکت یافتند فقط گاه صدایی مانند زوزه گرگ به گوششان می‌رسید لحظه‌ای بعد با منظره‌ای دلخراش مواجه شدند.^۴

۱- اعراف(۷)، آیه ۱۶۳

۲- اعراف (۷)، آیه ۱۶۴.

۳- همان

۴- نعمت الله بن عبد الله جزائری، همان کتاب، صص ۵۰۴-۵۰۷.

به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمتهای بزرگ منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که آنها چگونه مردم لجوجی بوده‌اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل، تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند. «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ»^۱

نخست می‌گوید: و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید ای موسی ما هرگز نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم. (من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است، اما ما غذای متنوع می‌خواهیم) بنا بر این از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می‌روید برای ما قرار دهد از سبزیجات، خیار، سیر، عدس و پیاز. ولی موسی به آنها گفت: آیا شما غذای پست‌تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می‌کنید؟ اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می‌خواهید در آنجا است. خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها زد و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند. این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می‌کردند و پیامبران را بنا حق می‌کشتند. و این به خاطر آن بود که آنها گناه می‌کردند و تعدی و تجاوز داشتند.^۲

۱ - بقره (۲)، آیه ۶۱.

۲ - ناصر مکارم شیرازی، همان کتاب، ج ۱، ص ۲۷۷.

ابن ابو عمیر از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند خداوند تنها عذابش را از قوم یونس برطرف نمود. هنگامیکه دعوت یونس در مورد قومش به هدف دلخواه نرسید و آنها همچنان بر بی‌ایمانی خود پافشاری کردند آنحضرت تصمیم گرفت مردمش را مورد نفرین خویش قرار دهد. در میان آن مردم عابدی به نام «ملیخا» و دانشمندی بنام «روبیل» زندگی می‌کردند شخص عابد با تصمیم یونس هم عقیده بود اما روبیل به آنحضرت می‌گفت قومت را مورد نفرین خویش قرار مده زیرا که خداوند هلاکت آنها را نمی‌پسندد اما نهایتاً توصیه ملیخا را پذیرفت و مردم خویش را نفرین کرد کمی قبل از نزول عذاب آنحضرت به اتفاق عابد قومش از شهر خارج شدند اما ملیخای دانشمند مردم شهرش را ترک نگفت بلکه به ارشاد آنها پرداخته و از ایشان خواست تا به بیابانها پناه برند و زنان را از کودکانشان جدا سازند و نیز همین عمل را در مورد حیوانات نیز اجرا نمایند آنگاه به تضرع و زاری پردازند آنها نیز چنین کردند و خداوند نزول عذاب قطعی را از آنها مرتفع ساخت کمی بعد از ساعت موعود یونس به میان شهر بازگشت که نحوه هلاکت مردم را بنگرد اما با کمال تعجب مشاهده کرد کشاورزان در مزارع خویش مشغول کار هستند و اوضاع و احوال شهر بسیار عادی به نظر می‌رسد یکی از افراد قوم که یونس را نشناخته بود به او گفت عذابی که قرار بود بر شهر ما نازل شود بر کوهی دیگر فرود آمد و ما بدنبال یونس هستیم تا بدو ایمان آوریم. یونس با شنیدن این سخن خشمگین بسوی ساحل دریایی رهسپار شد و در آنجا سوار بر کشتی‌ای حامل بار و مسافرین شد در میان دریا نهنگی عظیم سد راه کشتی گردید مسافران با خود می‌گفتند حتما در بین ما بزهکاری پنهان شده است سپس آنها تصمیم گرفتند میان خود قرعه کشیده تا بنام هر کس اصابت نمود او را از کشتی بیرون اندازند. قرعه بنام یونس درآمد «فَسَاهُمْ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»^۱ قرعه زدند و او در قرعه

مغلوب شد. کشتی‌نشینان قرعه زدند و یونس از مغلوبین بود (یعنی قرعه بنام او درآمد)» و او را به داخل دریا پرتاب نمودند و کمی بعد نهنگ یونس را در دهان خویش فرو برد. نهنگ از دریای سرخ بطرف نیل و سپس دریای طبرستان و دجله رفت و از آنجا تا اعماق زمین جایی که قارون در آن به زنجیر کشیده شده بود، فرو رفت. یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد، و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد، و از ترک اولی خویش استغفار کرد، و از پیشگاه مقدسش تقاضای عفو نمود. در اینجا ذکر معروف و پرمحتوایی از قول یونس نقل شده که در آیه ۸۷ سوره انبیاء آمده، و در میان اهل عرفان به ذکر "یونسیه" معروف است:»

فَنَادِي فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱ او در میان ظلمتهای مترکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ظالمان و ستمکاران بودم. خداوند نیز دعای یونس را اجابت فرموده و او را به ساحل دریایی انداخت می‌گویند، پوست بدن او از بین رفته و بسیار نحیف گشته بود. پروردگار درخت کدویی را بالای سر او رویانید تا زیر سایه‌اش از اشعه آفتاب و گرمای شدید در امان باشد. هنگامیکه سایه آن درختچه بکناری می‌رفت یونس به التماس و زاری می‌افتاد. خداوند در این حال از پیامبرش پرسید: تو چگونه به ناله و تضرع یکصد هزار نفر و بیشتر توجهی نکردی حال خود یکساعت تحمل سختی را نداری؟ یونس از باری تعالی عذر خواست و از همانجا بسوی مردمش بازگشت. می‌گویند یونس مدت نه ساعت در شکم نهنگ زندانی بود. و این مدت را حضرت باقر علیه السلام سه روز ذکر کرده‌اند. امام علیه السلام می‌فرمایند: ام سلمه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شنید که بارها در دعایشان می‌فرمودند: «اللهم لا تكلني الى نفسي طرفه عين ابدًا» ایشان تاکید می‌کردند خداوند تنها لحظه‌ای یونس بن متی را به خود واگذارد و آن حوادث برایش رخ داد.^۱

۱- نعمت الله بن عبد الله جزائری ، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم (ترجمه قصص الأنبياء جزائری)، انتشارات هاد ، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ش، ص ۶۱۱-۶۱۳.

نتیجه گیری

نتیجه گیری

از مسلمات دین و علم و تجربه این است که کردار انسان خواه نیک و خواه بد دارای پی آمد و نتیجه، در دنیا و آخرت است و همچون بذری است که در مزرعه‌ی جهان کاشته می‌شود. به عبارت دیگر، هر عملی دارای عکس‌العمل و هر کنشی دارای واکنش است و باید توجه داشت که مکافات عمل هم در دنیا وجود دارد و هم در آخرت، با این فرق که مکافات در دنیا نسبت به آخرت بسیار کم‌رنگتر می‌باشد. و نیز باید توجه داشت که کیفر یا پاداش عمل به صورت‌های گوناگون به سراغ انسان می‌آید.

یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری مطالعه تاریخ پیشینیان است قرآن می‌گوید: "آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی می‌کردند هلاک کردیم". در قرآن به تنوع سرگذشتها که هر کدام به نوعی از جبهه گیری ها در برابر انبیاء است اشاره می‌کند و نوعی از انحرافات و نوعی از مجازاتها را بیان می‌دارد. این تنوع، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسانها می‌اندازد. در این اخبار پیامبران حقایق و واقعیتهای مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی، همگی برای ما آمده است. دیگر اثر چشمگیر بیان این سرگذشتها آن است که "برای مؤمنان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است".

توجه به همین واقعیت کافی است تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند، و از مدت مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح، استفاده کنند. پس نباید بنشینیم تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره خود ما نیز تکرار گردد، باید از پیشینیان عبرت بگیریم، نه اینکه عبرتی شویم برای آیندگان. موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقا معلم بیدارکننده‌ای است چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه‌ای پند نمی‌گیرند، اما دیدن صحنه‌هایی از آثار عبرت‌انگیز گذشتگان آنها را تکان می‌دهد و بسیار می‌شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون می‌سازد.

قرآن با بیان سرگذشت اقوام گذشته یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را، برای بیدار ساختن انسان هاعرضه می کند، نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است ، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها، به این افراد، که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است هشدار می دهد و می گوید: آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم ، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم . در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت میشود، زیرا با داشتن اینها خود را بی نیاز از پروردگار می پندارند، غافل از اینکه اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش میگردند .

براستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و ملوک سباو...با آن زندگانی افسانه ای و ناز و نعمت بی حساب ، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

پیشنهاد ها و راهکارها

پیشنهادهای راهکارها

در جامعه کنونی گناهان گوناگونی رخ می دهد که بسیاری از مشکلات جامعه نتیجه همین گناهان است. موضوع پژوهشی که پیش روی شما است فقط به آثار و عواقب دنیوی گناه در اقوام گذشته پرداخته است؛ محققینی که علاقمند به پژوهش در مورد گناه و آثار آن می باشند می توانند به آثار دنیوی و اخروی گناه، آثار فردی و اجتماعی گناه، این که چرا اقوام پیشین عذاب می شدند در حالی که قوم پیامبر اسلام از این امر استثنا شده اند و با وجود انجام گناهانی مشابه اقوام گذشته دچار صاعقه، صیحه آسمانی و... نمی شوند؟ و یا در مورد زمینه های گناه (اعم از زمینه های فردی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و...) تاریخچه و بپردازند.

بهترین منبع برای چنین پژوهش هایی کتب تفسیری و تاریخی و قصص انبیا می باشد که نام تعدادی از آن ها در منابع و مأخذ تحقیق ذکر شده است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ش.
۲. ابن طاووس علی بن موسی، محاسبه نفس یا روش پیشگیری از وقوع جرم (ترجمه محاسبه النفس)، فیض کاشانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۳. بستانی فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، رضا مهیار، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ ش.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، محقق: مجتبی عراقی، ج ۱، قم: دار سید الشهداء للنشر، ۱۴۰۵ ق.
۵. ابن بابویه محمد ابن علی، الخصال، علی اکبر غفاری، ج ۱، قم، نشر جامعه مدرسین،
۶. -----، علل الشرائع، ج ۲، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۷. -----، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۸. -----، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه محمد تقی آقا نجفی اصفهانی، ج ۱، انتشارات علمیه اسلامی، تهران، بی تا.
۹. ابن فارس أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.

۱۰. الغزنوی ابوالمعالی احمد بن محمد، **تراجم الاعاجم** (فرهنگ کهن واژه های قرآن)، ترجمه به اهتمام مسعود قاسمی و محمد مدیری، چاپ دوم، تهران، بی تا، ۱۳۶۶.
۱۱. برقی احمد بن محمد بن خالد، **المحاسن**، جلال الدین محدث، ج ۱، قم، نشر دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ق.
۱۲. بهارنچی محمد حسین، **محرمات اسلام**، قم، نشر عطر عترة، ۱۳۸۵ ش.
۱۳. تمیمی آمدی عبد الواحد بن محمد، **غرر الحکم و درر الکلم** (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)، ج ۱، چاپ دوم، قم، نشر دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۴. ثقفی ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، **الغارات أو الإستنفار و الغارات** (ط - القديمة)، ج ۱، قم، دار الکتب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، **داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم** / ترجمه قصص الأنبياء جزائری، انتشارات هاد، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.
۱۶. -----، **قصص الأنبياء جزائری**، مترجم: فاطمه مشایخ، انتشارات فرحان، تهران، چاپ: اول، بی تا، ص ۲۴۹-۲۶۶.
۱۷. حر عاملی محمد بن حسن، **تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة**، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. حسینی همدانی سید محمد حسین؛ **انوار درخشان**، ناشر: کتابفروشی لطفی، ج ۱۷، تهران، ۱۴۰۴ ق.
۱۹. حکیمی محمدرضا، حکیمی محمد، حکیمی علی، **الحیاء** / ترجمه احمد آرام، ج ۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.

۲۰. حلوانی حسین بن محمد بن حسن بن نصر ، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، قم، مدرسه الإمام المهدي

عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۱۴۰۸ ق.

۲۱. خرمشاهی بهاء‌الدین ، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۲، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.

۲۲. دهخدا علی اکبر ، لغت نامه دهخدا، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۷۳.

۲۳. رازی ابوالفتح ، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی

آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱، ص ۲۸۰.

۲۴. راغب أصفهانی حسین بن محمد ، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲ ق.

۲۵. ----- ترجمه، مفردات ألفاظ القرآن، غلامرضا خسروی حسینی، ج ۱، تهران، کتاب فروشی

مرتضوی

۲۶. راوندی قطب الدین، قصص الانبياء، موسسه الهادی، قم چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

۲۷. رسولی محلاتی سید هاشم ، کيفر گناه آثار و عواقب خطرناک آن، چاپ ۲۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۶۸.

۲۸. سبزواری محمود عادل ، لغتنامه قرآن کریم، ج ۱، بی جا، رهنما ، ۱۳۸۷.

۲۹. سبجانی جعفر ، منشور جاوید، (نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی)، ج ۱۱، چاپ سوم، موسسه

امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۸.

۳۰. ----- ، فرهنگ و معارف اسلامی، چاپ شرکت مولفان و مترجمان ایرانی، ۱۳۶۲ ش، چاپ اول

ج ۲.

۳۱. سید قطب، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، چاپ دهم، بیروت، دارالشروق؛ ۱۴۰۲ ق.

۳۲. شریعتمداری جعفر ، شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، جلد اول، چاپ اول، بی تا.
۳۳. طباطبائی سید محمدحسین ،المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی مدرسین حوزه علمیه ،قم، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۱۸.
۳۴. طریحی فخرالدین بن محمد ،مجمع البحرين، احمد حسینی اشکوری، ج ۱، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۳۵. طوسی محمد بن الحسن ، الأمالی (للطوسی)، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ،با مقدمه محمد جواد بلاغی ، ج ۴، چاپ سوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۳۷. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین، انتشارات رضی ،قم، ۱۳۷۵ ش.
۳۸. فیض کاشانی محمد محسن بن شاه مرتضی، الوافی، ناشر: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام ، ج ۵، اصفهان، ۱۴۰۶ ق
۳۹. قرشی بنایی علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۱، چاپ ششم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۴۰. قرائتی محسن ، تفسیر نور، ج ۴، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۷۷، ص ۲۲۱
۴۱. ----- ، گناه شناسی، چاپ هفتم، تهران، مرکز فرهنگی درس های از قرآن، ۱۳۷۵
۴۲. قمی علی بن ابراهیم ،تفسیر قمی، ج ۱، قم، ناشر دار الکتب ، سال ۱۳۶۷ش
۴۳. . کلینی محمد بن یعقوب بن اسحاق ، الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، چاپ چهارم، تهران، ناشر دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۴۴. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی / ترجمه مصطفوی ، ج ۳، کتاب فروشی علمیه اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.
۴۵. کوفی اهوازی حسین بن سعید ، الزهد، چاپ دوم، قم، نشرالمطبعة العلمیه، ۱۴۰۲ ق

۴۶. کوفی فرات بن ابراهیم ، تفسیر فرات الکوفی، تهران، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد

الإسلامی، ۱۴۱۰ ق

۴۷. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، جمعی از محققان، بحار الانوار، ناشر دار إحياء التراث العربی،

بیروت، ۱۴۰۳ق.

۴۸. مکارم شیرازی ناصر ، تفسیر نمونه ، دارالکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۷۴ش.

۴۹. مغربی ابن حیون نعمان بن محمد ، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ج ۱،

چاپ دوم، قم، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، ۱۳۸۵ق.

۵۰. - موسوی همدانی سید محمد باقری، ترجمه تفسیر المیزان، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی جامعہی

مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱ قم ۱۳۷۴ش.

۵۱. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸جلد، مؤسسه آل البيت عليهم

السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.

۵۲. نیلی پور مهدی ، بهشت اخلاق، ج ۲، چاپ هفتم، اصفهان: مؤسسه تحقیقاتی ولی عصر (عجل الله تعالی

فرجه الشریف)، ۱۳۸۹ش.

۵۳. واسطی علی بن محمد لیثی ، عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، قم، نشر دار الحديث، ۱۳۷۶ ش..

۵۴. هلالی سلیم بن قیس ، أسرار آل محمد عليهم السلام، ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، نشر

الهادی، ۱۴۱۶ ق.

۵۵. -----، تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه کتاب سلیم)، تهران، نشر رسالت قلم، ۱۳۷۷ش.